



فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۷، شماره ۲۲، بهار ۹۶

## ارزیابی نقادانه روش‌شناسی‌های آینده‌نگاری و آینده‌پژوهی<sup>۱</sup>

نوشته علی پایا<sup>۲</sup>، ترجمه علی‌رضا همتی<sup>۳</sup>

### چکیده

هدف مقاله حاضر ارزیابی نقادانه برخی از شناخته‌شده‌ترین روش‌هایی است که در آینده‌پژوهی<sup>۴</sup> و شیوه‌های آینده‌نگاری<sup>۵</sup> مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس از ارائه برخی ملاحظات مقدماتی (بخش ۱)، بحثم را از یک مسیر غیرمستقیم پی می‌گیرم؛ از طریق تحلیل تفصیلی شباهت‌ها و تفاوت‌های میان دانش نظری/علم نظری و فناوری. این بخش اساس بحث‌های بخش بعدی مقاله است. به علاوه، این بخش تأثیر مستقیمی بر موضوعات مهم دیگر مرتبط با آینده‌پژوهی دارد، از جمله بحث‌های مربوط به ابهام در مفهوم «تخاذ تصمیمات عقلانی»، روشن نبودن وضعیت آینده‌پژوهی به عنوان رشته‌ای دانشگاهی، و استفاده گمراه‌کننده از دو مفهوم کلیدی «روش» و «روش‌شناسی». در بخش‌های سوم و چهارم به این مفاهیم خواهیم پرداخت. در بخش پنجم، به شکلی نقادانه به ارزیابی چند چارچوب روش‌شناسی مشهور می‌پردازم که به طور کلی در علوم انسانی و اجتماعی، و نیز در آینده‌پژوهی استفاده می‌شود. این روش‌شناسی‌ها عبارتند از: پوزیتیویسم،

۱. یک روایت تا حدودی متفاوت از این مقاله در ۲۰۱۷ م در نشریه فیوچرز انتشار می‌یابد. مشخصات مقاله چنین است: Paya, Ali. (2017). "Critical Rationalism as a Theoretical Framework for Futures Studies and Foresight".

Futures 49. forthcoming.

۲. استاد فلسفه و روش‌شناسی علوم در کالج اسلامی لندن، مشاور ارشد مؤسسه آموزش متکی به تخصص دانشگاه میدلسکس (لندن)، استاد فلسفه علم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات؛ رایانامه: alipayaa@hotmail.com

۳. دکترای آینده‌پژوهی؛ استادیار دانشگاه علوم پزشکی تهران؛ رایانامه: hemmati@tums.ac.ir

۴. واژه «آینده‌پژوهی» به عنوان معادلی برای واژه انگلیسی Futures Studies مورد استفاده قرار گرفته است. واژه اخیر نام یک رشته دانشگاهی

است که در زبان‌های اروپایی با عناوین دیگری مانند، Futuring, Prospectives, futuristics, futures thinking, futurology هم نامیده می‌شود. در زبان فارسی نیز واژه‌های «مطالعات آینده»، «پژوهش آینده‌ها»، و «آینده‌اندیشی» به عنوان معادل‌های دیگری برای نامیدن این رشته دانشگاهی به کار می‌رود.

5. foresight practices



پساپوزیتویسم، بر ساخت‌گرایی<sup>۶</sup>، نظریه انتقادی<sup>۷</sup> (انتقادی‌گرایی<sup>۸</sup>)، و کنش - تحقیق. استدلال خواهیم کرد که این روش‌شناسی‌ها، علی‌رغم محبوبیتی که نزد متخصصان رشته آینده‌پژوهی دارند، دچار کمبودهای جدی‌اند. نقص‌های این چارچوب‌های روش‌شناسی بر پیامدهای تحقیقاتی که از طریق آنان انجام می‌شود، تأثیر می‌گذارد. در بخش ۶، منطری فلسفی، به نام عقلانیت نقاد<sup>۹</sup>، و یک چارچوب روش‌شناسی، به نام تحلیل موقعیت<sup>۱۰</sup> را - که می‌تواند (با تغییراتی مناسب)، در قالب یک روش جامع<sup>۱۱</sup> ظاهر شود- معرفی می‌کنم. بخش هفتم مربوط به مقایسه‌های انتقادی میان عقلانیت نقاد و چند چارچوب روش‌شناسی مشهور در آینده‌پژوهی است، و در بخش پایانی، یعنی بخش هشتم، تلاش خواهیم کرد به اختصار نشان دهیم چگونه عقلانیت نقاد می‌تواند به بهبود کارایی شیوه‌های آینده‌نگرانه کمک کند.

## کلیدواژه‌ها: آینده‌پژوهی، آینده‌نگاری، روش‌شناسی، عقلانیت نقاد، منطق موقعیت/تحلیل موقعیت

### ۱. مقدمه

ژوزف وُرس<sup>۱۲</sup>، در مقاله «در باب بنیان‌های فلسفی پژوهش‌های آینده»<sup>۱۳</sup> (۲۰۰۷) یادآوری می‌کند که «دانش پژوهی نمی‌تواند به شکلی مناسب یا کامل در غیاب فهم کارکرد فلسفه‌ای که زیربنای آن را تشکیل می‌دهد، تحقق یابد» (ص ۷۰). در حالی که نقش چارچوب‌های فلسفی برای رشته‌هایی مانند فیزیک، که تاریخی طولانی دارد، تا حدودی از سوی نویسندگان مختلف مورد بررسی قرار گرفته است (Meyerson, 1962; Mittelstaedt, 1963/1975; Agassi, 1975; Redhead, 1995) دیگری، شاید غیر از اثر اولیه وِندل بل (۱۹۹۷)، در زمینه آینده‌پژوهی صورت نگرفته است. با وجود این، با توجه به این امر که تحقیقات آینده بنا به ماهیت خود، تکاپویی تجربی در مفهوم دقیق کلمه نیست و نمی‌تواند باشد، یعنی آزمون تجربی نمی‌تواند دعاوی مربوط به آینده‌پژوهی (مطالعات آینده‌ها) را مورد تقویت<sup>۱۴</sup> قرار دهد، و بهترین کاری که پژوهش‌های آینده‌پژوهی می‌تواند انجام دهد، تکیه کردن به «آزمایش‌های فکری» و «شبیه‌سازی‌های کامپیوتری» برای ارزیابی سناریوهای پیشنهادی آینده است، نیاز به یک چارچوب فلسفی مناسب برای این رشته، بیش از پیش آشکار می‌شود.

هرچند، فارغ از مسئله‌ی «چارچوب‌های فلسفی مناسب» برای آینده‌پژوهی، بسیاری از محققان، خواه در زمره آینده‌پژوهان و خواه غیر آنان، وجود دارند که حتی در این خصوص که این حوزه پژوهش، یک دیسپلین درست عیار دانشگاهی یا علمی به شمار می‌آید، تردید دارند (Voros, 2007)؛ و نیز: مانوئل کاستلز، (۲۰۰۶)<sup>۱۵</sup>.

بنابراین، به نظر می‌رسد که پژوهشگران رشته آینده‌پژوهی با نابخشودنی دوسویه‌ای مواجه‌اند: برایشان به‌درستی روشن نیست که مؤثرترین چارچوب فلسفی‌ای که بهتر می‌تواند جستجوهای معرفتی آنان را تسهیل کند کدام است؛ و نیز برایشان به‌درستی روشن نیست که رشته آینده‌پژوهی یک رشته دانشگاهی

6. constructionism
7. critical theory
8. criticalism
9. Critical Rationalism
10. Situational Analysis
11. meta-method
12. Joseph Voros
13. On the Philosophical Foundations of Futures Research
14. corroborate

معتبر به شمار می‌آید یا نه؟

هدف من در این مقاله آن است که تا جای ممکن، جایگاه آینده‌پژوهی را به‌عنوان یک رشته‌پژوهشی روشن کنم و یک چارچوب فلسفی را ارائه دهم که بتواند تا حد زیادی کارایی پژوهش در این زمینه را بهبود بخشد.

در ادامه، مطلب را با بحث در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌های علم/دانش و فناوری، به طور کلی، آغاز می‌کنم. این بحث دو نتیجه مهم در پی دارد (بخش ۳ و ۴): نخست اینکه علی‌رغم ویژگی‌های انحصاری دعاوی معرفتی آینده‌پژوهی، این رشته بخشی از حوزه وسیع‌تر علوم انسانی و اجتماعی محسوب می‌شود. آینده‌پژوهی نیز، مانند اکثر رشته‌های این حوزه، چهره‌های ژانوسی دارد: یک وجه آن علم/دانش و وجه دیگر فناوری است. دوم اینکه یک اشتباه نسبتاً شایع در میان نویسندگان حوزه‌های آینده‌پژوهی و نیز محققان حوزه علوم انسانی و اجتماعی آن است که دو مفهوم «روش» و «روش‌شناسی» را به معنایی واحد به کار می‌برند. اما چنین کاربرد نادرستی به خلط مقوله می‌انجامد: روش‌ها ابزار هستند و بنابراین، به مقوله فناوری تعلق دارند. از سوی دیگر، روش‌شناسی‌ها بخشی از معرفت‌شناسی محسوب می‌شوند و از این رو، متعلق به مقوله دانش و علم‌اند. این بخش با بحث کوتاهی در خصوص امر مهم «تصمیم‌گیری» که ارتباط نزدیکی با فعالیت‌ها در حوزه آینده‌پژوهی دارد، پایان می‌یابد.

در بخش ۵ به معرفی نقادانه چند چارچوب فلسفی - روش‌شناختی می‌پردازم که در آینده‌پژوهی و علوم انسانی و اجتماعی به کار گرفته شده و عبارت‌اند از پوزیتیویسم، پس‌پوزیتیویسم، نظریه انتقادی، برساخت‌گرایی، و پارادایم «مشارکتی». در بخش ۶، منطری فلسفی، به نام عقلانیت نقاد، و یک چارچوب روش‌شناسی و فراروشی را - که با عقلانیت نقاد هماهنگ است و تحلیل موقعیت نامیده می‌شود - معرفی خواهیم کرد. در بخش ۷ مقایسه‌ای نقادانه میان چارچوب‌های روش‌شناسی رایج در آینده‌پژوهی و چارچوب پیشنهادی عقلانیت نقاد انجام خواهیم داد. و بالاخره در بخش ۸ به جنبه‌هایی اشاره خواهیم کرد که روش‌شناسی عقلانیت نقاد و روش جامع منطق موقعیت/تحلیل موقعیت می‌تواند به آینده‌پژوهی کمک کند.

## ۲. علم و فناوری<sup>۱۶</sup>

علم نظری/دانش یا معرفت نظری، و فناوری،<sup>۱۷</sup> هر دو، برساخته‌های اجتماعی‌اند، هرچند هستارهایی متفاوت به شمار می‌آیند. علم، یا به طور کلی، دانش/معرفت، به نیازهای معرفتی انسان پاسخ می‌دهد. از سوی دیگر، فناوری، دو هدف عمده را دنبال می‌کند: از یک‌سو به نیازهای غیرمعرفتی آدمی پاسخ می‌گوید و از سوی دیگر پی‌جویی‌های شناختی/معرفتی ما را (اما صرفاً در مقام ابزار) تسهیل می‌کند.<sup>۱۸</sup> صندلی‌ها، کفش‌ها، لباس‌ها، غذاها همگی نمونه‌هایی از فناوری‌های دسته اول‌اند. تلسکوپ‌ها، لپ‌تاپ‌ها، دانشگاه‌ها، کتاب‌ها، و بسیاری از اختراعاتی که جستجوهای دانش را تسهیل می‌کند نیز نمونه‌هایی از دسته دوم فناوری به شمار می‌آیند. برخی فناوری‌ها مانند تلفن همراه هر دو کارکرد را دارا هستند. دعاوی معرفتی/علمی، که هم از داده‌ها و هم از اطلاعات متمایز است، کلی یا عام است. حتی آن

۱۶. این بخش براساس پایا (۲۰۱۲: ۱۵a، ۱۵b، ۱۵c، ۱۳۹۴) است. همه مرجع‌ها به دانش/علم در مقاله مربوط به دانش نظری/علم نظری هستند. هرچند، برای اجتناب از تکرار این عبارت طولانی، کلمه «نظری» را نمی‌آورم.

۱۷. دو اصطلاح فنی علم و دانش/معرفت را پشت‌سرهم و گاهی به جای هم به کار می‌برم. هر دو آن‌ها برمی‌گردند به تلاش ما برای فهم جنبه‌های متکثر واقعیت، آن‌گونه که هست، که در مقابل تلاش‌های ما برای تغییر واقعیت براساس نقشه‌هایمان قرار می‌گیرد. دومی منجر به خلق انواع و اقسام فناوری می‌شود.

۱۸. برخی حیوانات هم سازنده و کاربر فناوری‌ها هستند: سازه آشیانه پرندگان، فعالیت‌های سدسازی اسب آبی، استفاده شامپانزه‌ها از چوب‌دستی برای یافتن عسل و شکار موربانه‌ها تنها مثال‌های اندکی از استفاده گسترده فناوری در جهان حیوانات است (Shumaker, Walkup & Beck, 2011). هرچند، تمرکز بحث حاضر بر فناوری‌هایی است که انسان می‌سازد و استفاده می‌شود.





دسته از دعوای معرفتی/علمی که در مورد پدیده‌های خاص‌اند (برای مثال، دانش مربوط به ساختار منظومه شمسی) هم در اصل قابلیت تعمیم دارند. همه فناوری‌ها به ظرف و زمینه‌ها یا بافت‌هایی که در آن پدید می‌آیند، حساسیت دارند و در پاسخ به مسائلی خاص در ظرف و زمینه‌ای خاص به وجود آمده‌اند. برای استفاده از هر نوع فناوری برای مواجهه با مسئله‌ای مشابه در ظرف و زمینه‌ای دیگر، فناوری مورد بحث باید متناسب با بافت و ظرف و زمینه جدید تغییر یابد. کفشی که برای جشن و میهمانی مناسب است به درد بالارفتن از قلّه اورست نمی‌خورد.

دعوای معرفتی باید به شکل عمومی در دسترس و قابل ارزیابی باشند. این معنی واقعی «عینیت»<sup>۱۹</sup> است (پایا، ۱۳۹۵ الف). به این اعتبار، دانش/معرفت، متفاوت از شهودها، بصیرت‌ها، الهام‌ها، و تجربیات خصوصی و شخصی است. هرچند، همه این پدیده‌ها می‌توانند در کسب دانش/معرفت مفید باشند (بخش ۶ را ببینید).

دعوای معرفتی (گمانه‌های ما) از حیث جنبه‌های ارزشی بی‌طرف و خنثی هستند. اگرچه دانشمندان به فرهنگ‌ها، سنت‌ها، و نظام‌های ارزشی خاصی تعلق دارند و به باورهای متافیزیکی مختلفی اعتقاد دارند، در جستجو برای فهم جنبه‌های گوناگون واقعیت، نهایت تلاش را می‌کنند که در گمانه‌زنی، از این تأثیرات بیرونی رها باشند؛ زیرا هدف آنان بازنمایی واقعیت به حقیقی‌ترین شکل ممکن است. آنچه این امر را به شکلی انسانی میسر می‌سازد، دسترسی عمومی به دعوای معرفتی و امکان نقد آن‌ها در حیطه عمومی است. اشباع شدن فناوری‌ها از ارزش‌ها از سوی مخترعان یا کاربران نهایی آن‌ها، نه تنها یک مزیت، بلکه ویژگی‌ای اجتناب‌ناپذیر است. فناوری‌ها باید کاربرپسند باشند و این بدان معناست که هرچه بیشتر بازتاب‌دهنده اولویت‌های ارزشی و کاربردشناسانه کاربران باشند، بیشتر مورد قبول واقع می‌شوند. روی‌هم‌رفته، دانش/معرفت، ویژگی انباشتگی دارد، در حالی که فناوری، تا حدی (با توجه به آنچه، شاید تا حدودی همراه‌کننده، «معرفت ضمنی»<sup>۲۰</sup> نامیده می‌شود)، فاقد این ویژگی است.

آن دسته از گمانه‌ها و حدس‌های علمی مدرن که برای مدتی طولانی با موفقیت همراه بوده‌اند، به گونه‌ای روال‌مند و به منزله تقریب‌هایی خوب، در نظریه‌های موفق‌تر و تبیین‌کننده‌تری که جای آن‌ها را می‌گیرند، ادغام می‌شوند. اما در فناوری‌ها، دست‌کم بخشی از شگردها و فوت و فن‌های خاص از طریق نوعی رابطه مرید و مرادی انتقال می‌یابد. در چنین مواردی، اگر آن فوت و فن‌ها و شگردهای خاص از حافظه عمومی کاربران آن محو شود (مثلاً، به جهت عدم پرورش شاگردان تازه و درگذشت اساتید پُر تجربه قدیمی)، آن‌گاه آن مهارت‌ها برای همیشه از دست رفته است، یا دست‌کم بازیابی‌شان بسیار مشکل خواهد بود. زبان‌های منقرض شده نمونه خوبی از این قبیل مهارت‌های نابودشده به‌شمار می‌آیند (Paya, 2012 & Agassi, 1975).<sup>۲۱</sup> معیار پیشرفت در حوزه علم و فناوری نیز متفاوت است. در علم، نزدیک شدن به حقیقت (به نحو واقعی)، معیاری تقریبی (و مسلماً نه به‌خوبی فرموله‌شده) برای پیشرفت است (Popper, 1979 & Kuipers, 1987). در فناوری و مهندسی، جایی که دغدغه اصلی معمولاً پیشرفت در ساخت ابزارهای مؤثرتر است، ملاحظات عمل‌گرایانه‌اهمیتی دوچندان می‌یابد.

باید به خاطر داشته باشیم که همه معیارهای عمل‌گرایانه، در تحلیلی نهایی، متکی به معیار مطابق واقع بودن هستند (Vision, 1989 & 2008). به عبارت دیگر، داور نهایی، خواه در ارزیابی ادعاهای دانش،

19. objectivity

20. tacit knowledge

۲۱. هرچند، مانند بسیاری از پدیده‌های دیگر حوزه فعالیت‌های انسانی، استثنائات مهمی بر قواعد کلی وجود دارد. کتاب‌های دستی (handbooks) مهندسی، کتاب‌های دستور آشپزی، و دیگر کتاب‌های راهنما مثال‌هایی از فوت و فن‌های فناوری‌های هستند که به شکلی غیرشخصی انتشار یافته‌اند (رک: میلر، ۲۰۰۸).



و خواه در ارزیابی پیشرفت‌های فناوری، خود واقعیت است.

معرفت علم مرزهایی را مشخص می‌سازد که فراتر از آن فناوری‌ها نمی‌توانند کار کنند. پوپر این مطلب را این‌گونه توضیح می‌دهد:

هر قانون طبیعی را می‌توان در قالب این امر بیان کرد که فلان و بهمان چیز نمی‌توانند رخ دهند؛ مثلاً، نظیر عبارتی در قالب این ضرب‌المثل: «آب را با آبکش نمی‌برند». برای نمونه، قانون بقای انرژی می‌تواند اینگونه بیان شود که: «نمی‌توانید یک ماشین با حرکت دائم بسازید»، و یا در مورد آنتروپی می‌توان گفت که «نمی‌توانید ماشینی بسازید که کارایی‌اش صد در صد باشد»، این شیوه فرموله کردن قوانین طبیعی، همان است که اهمیت فناوریانه را آشکار می‌سازد و از این‌رو «شکل فناوریانه»ی قانونی طبیعی خوانده می‌شود (Popper, 1944: 20).

برخلاف دیدگاه برخی متفکران مانند مارتین هایدگر (۱۹۷۷)، تجلی‌های عینی فناوری‌ها، یعنی مصنوعات فنی، ذات ندارند، بلکه تنها کارکرد دارند. فناوری‌ها به واسطه کارکردهایشان از یکدیگر متمایز می‌شوند. کاربران فناوری می‌توانند با توجه به هدفی که در ذهن دارند، از کارکردهای فناوری بکاهند یا کارکردی به آن اضافه نمایند. در یک فیلم کمدی مهیج هالیوودی<sup>۲۲</sup> که به سال ۱۹۸۶، به بازار عرضه شد، هنرپیشه زن فیلم، ووپی گلدبرگ<sup>۲۳</sup> از ماهی‌تابه به‌عنوان سلاحی برای ضربه زدن به راننده تاکسی قلابی‌ای استفاده می‌کند که قصد دزدیدنش را داشت. هرچند، ظرفیت هر فناوری برای تخصیص کارکردهای جدید، نامحدود نیست.

هر فناوری خاص تنها برای آن دسته از افراد قابل شناسایی است که واجد یک شبکه معنایی معین یا حیث‌التفات جمعی‌ای مشخص‌اند که در آن، آن فناوری خاص با ویژگی‌هایی شناخته می‌شود که دارای آن است. برای ساکنان بومی قبیله‌ای دورافتاده در جنگل‌های آمازون، یک لپ‌تاپ تنها یک شیء است و نه یک «لپ‌تاپ». این امر ناظر به همان تمایزی است که ویتگنشتاین<sup>۲۴</sup> (1953: 193-229) میان «دیدن» و «دیدن به‌عنوان چیزی»<sup>۲۵</sup> قائل است.

باید خاطر نشان کرد که هم مهندسی و هم آنچه که با عنوان «علوم کاربردی»<sup>۲۶</sup> شهرت دارد، بخشی از فناوری هستند. بعضی صاحب‌نظران معتقدند که اصطلاح «علم کاربردی» نادرست و غلط‌انداز است؛ زیرا افراد ممکن است به‌اشتباه آن را در زمره علوم به‌شمار آورند. به این اعتبار بهتر است از آن استفاده نشود (Miller, 2009). به اعتقاد برخی از دیگر صاحب‌نظران (Agassi, 1966)، مهم‌ترین وظیفه کاربر در حوزه «علوم کاربردی»، مشخص ساختن این امر است که آیا نظریه‌ای خاص برای حل مسئله‌ای خاص به کار می‌آید یا نه؛ یعنی آیا مسئله‌ای خاص به‌عنوان یکی از پیامدهای نظریه‌ای خاص (یا قانونی فناوریانه) قابل استنتاج است یا خیر. به این معنا، «علم کاربردی» بخشی از فوت و فن فناوریانه است. فعالیت‌های فناوریانه در پرتو آنچه اصطلاحاً قوانین پدیدارشناسانه/ فناوریانه<sup>۲۷</sup> نامیده می‌شود، هدایت می‌شود. قوانین بنیادین در علم محض همان چیزی است که دانشمند در جستجوی آن است. اولی را می‌توان علی‌الاصول<sup>۲۸</sup> از دومی استنتاج کرد (پایا، ۱۳۹۵).

22. Jumpin' Jack Flash
23. Whoopi Goldberg
24. Wittgenstein
25. 'seeing' and 'seeing as'
26. applied sciences
27. phenomenological/ technological laws.
28. in principle



### ۳. آینده‌پژوهی و تصمیم‌گیری منطقی

بحث پیشین پیرامون تفاوت میان دانش/ علم و فناوری برای آینده‌پژوهی واجد شماری از نتایج و استدلالات است. در این بخش به یکی از این نتایج خواهیم پرداخت و در بخش‌های آتی به موارد دیگر اشاره می‌کنم.

آینده‌پژوهی در نهایت به امر تصمیم‌گیری مرتبط است. هرمان (۱۹۷۶) این نکته را به این صورت شرح می‌دهد:

دیدگاه ما در مورد آینده نوع تصمیماتی را که اکنون می‌گیریم شکل می‌دهد. هرکنش تصمیم‌گیری شامل فرضیاتی در مورد آینده است؛ این وظیفه پژوهش‌های آینده است که این فرضیات را آشکار گرداند. از آنجا که نمی‌توانیم آینده را دقیقاً تصویر کنیم، باید امکانات مختلفی را بررسی کنیم تا گزینه‌ها در برابر وضعیت‌های متفاوتی که در آینده ممکن است رخ دهند، آزموده شوند (Herman, quoted in: Voros, 2007: 74).

و سهیل عنایت‌الله تأکید می‌کند که: «آینده‌پژوهی به معنای دقیق کلمه یعنی تلاش برای یافتن راه‌های بهتری برای دولت و تجارت تا ناشناخته‌ها در تصمیم‌گیری ادغام شوند» (Inayatullah, 2013: 42)

با این حال، بسیار از صاحب‌نظران حوزه آینده‌پژوهی بر این باورند که چیزی به نام «تصمیم‌گیری عقلانی» به معنای گرفتن «تصمیم‌های منطقی» وجود دارد. بنابراین برای مثال، تبت<sup>۲۹</sup> و گیبسون<sup>۳۰</sup> (2002: 3-24) در مقاله‌ای منتشرشده در مجموعه مقالاتی با موضوع جرم‌شناسی - که رویکردهای آینده‌پژوهی را به خدمت می‌گیرد- یک بخش کامل را به این عنوان اختصاص داده‌اند: «گرایش‌های فردی و تصمیم‌گیری عقلانی: یافته‌های جدید و رویکردهای نویدبخش». نویسندگان دیگری، در همان مجلد، مثلاً تانل<sup>۳۱</sup> (2012: 267) نیز مفهوم «تصمیم‌گیری عقلانی» را به همین معنا به کار گرفته‌اند. توماس لمباردو<sup>۳۲</sup> در کتاب خرد، آگاهی، و آینده (2011: 139, 175) یک قدم فراتر می‌رود و از «تصمیم‌گیری عقلانی اخلاقی» صحبت می‌کند، یعنی تصمیماتی که انتظار می‌رود هم عقلانی باشند و هم اخلاقی.

حتی برخی از معروف‌ترین متخصصان آینده‌پژوهی هم اشتباه مشابهی را مرتکب شده‌اند. برای مثال، جیمز دیتور<sup>۳۳</sup> در کتاب آینده‌های پیشرو: آینده‌پژوهی در آموزش عالی<sup>۳۴</sup> (2002: 237) می‌نویسد:

طراحی، تعیین خط‌مشی، و حل مسئله همگی معطوف به باور به عقلانیت‌اند. تصمیم‌گیری عقلانی در ناب‌ترین شکل خود، بر این بنا شده است: فهم کامل مسئله مورد بحث، توانایی تصور کردن تمامی راه‌حل‌های ممکن، انتخابی مؤثر میان آن‌ها، و به کار بستن راه‌حل‌ها با نتایج مورد انتظار. این شرایط به ندرت برقرارند؛ زیرا محدودیت‌های معرفتی یا محدودیت‌های بودجه‌ای یا زمانی، محیطی را که از حیث [شرایط برای] تصمیم‌گیری غیر واقع است، بر ما تحمیل می‌کنند. عقلانیت تقریباً همیشه مقید است [تأکید اضافه شده است].

اما «تصمیم‌گیری عقلانی» را به عنوان یک شیوه ممکن تصمیم‌گیری تلقی کردن، به منزله ارتکاب خطای خلط مقوله است. نکته‌ای که باید در مورد مسئله مهم تصمیم‌گیری به خاطر داشت این است

29. Tibettes

30. Gibson

31. Tunnell

32. Thomas Lombardo

33. James Dator

34. Advancing Futures: Futures Studies in Higher Education



که تفاوت آشکاری میان «عقلانی‌سازی تصمیمات»<sup>۳۵</sup> و «تصمیمات عقلانی گرفتن»<sup>۳۶</sup> وجود دارد (Miller, 2014: 2 & 1994: 43, 151). در حالی که دومی، از آنجا که نوعی خلط مقوله است، غیرممکن و در واقع بی معنی است؛ اولی به حوزه‌های تعلق دارد که آینده‌پژوهی می‌تواند نقشی مهم در آن ایفا کند. تصمیم‌گیری به طبقه کنش‌ها تعلق دارد، و از این رو، کاری با عقلانیت - که تنها با تعقل و استدلال مرتبط است - ندارد. آنچه می‌تواند درباره تصمیم‌گیری، عقلانی باشد، «فرایند»ی است که از طریق آن شخص به تصمیمی می‌رسد. فردی که از آنفلوآنزا رنج می‌برد، می‌تواند به این تصمیم برسد که در مورد شرایطش به شکلی عقلانی یا غیرعقلانی رفتار کند. برای مثال، او می‌تواند در مورد شرایطش از وبگاه‌های پزشکی آگاهی‌بخش کسب اطلاع کند و با دکترش مشورت کند و پس از ارزیابی جنبه‌های مختلف امر، تصمیم به خوردن داروهایی که پزشکش توصیه کرده، بگیرد؛ و یا می‌تواند سکه‌های بیندازد و براساس نتیجه‌اش تصمیمی بگیرد (Miller, 2014)<sup>۳۷</sup>. «تصمیم‌گیری عقلانی» در عین حال مفهومی نادرست است؛ زیرا اصطلاح «تصمیم عقلانی» معمولاً به معنای «تصمیم موجه‌شده» استفاده می‌شود و اصطلاح اخیر معنای مَحْصَلی ندارد؛ زیرا هیچ چیز نمی‌تواند موجه شود (Miller, 2006). هرچند، اگر کسی بگوید مایل است از «تصمیم عقلانی» به معنای «تصمیمی که از طریق فرایند ارزیابی عقلانی گزینه‌های مختلف گرفته می‌شود» استفاده کند، اشکالی ندارد<sup>۳۸</sup>.

#### ۴. آینده‌پژوهی: روش، روش‌شناسی یا یک رشته علمی؟

دانش و فناوری، علی‌رغم رابطه نزدیک و وثیقی که دارند، رابطه‌ای که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، همانند نیستند. هرچند، بسیاری از صاحب‌نظران، چه پوزیتیویست (مثبت‌گرا) باشند، چه ضد پوزیتیویسم (برای مثال: Kuhn, 1968/1970) یا حتی پست‌مدرن (برای مثال: Lyotard, 1979) از تشخیص این تمایز بازمانده‌اند. البته، همانطور که پیشتر گفته شد، این تمایز تأثیر مستقیمی بر حوزه آینده‌پژوهی دارد. با توجه به حوزه آینده‌پژوهی یا پژوهش آینده‌ها می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا آینده‌پژوهی مجموعه‌ای از ابزارهاست برای کنش و تغییر، یا رشته‌ای برای کاوش جنبه‌های مختلف واقعیت، یا مجموعه‌ای از چارچوب‌های روش‌شناختی با نیروی هنجاری، یا همه موارد بالا.

حال آنکه وقتی می‌خواهیم جایگاه درست آینده‌پژوهی را مشخص کنیم، به نظر می‌رسد که هیچ توافقی میان متخصصان آینده‌پژوهی در مورد جایگاه دقیق رشته‌شان در دانشگاه جود ندارد. برخی آن را «علم مربوط به کنش»<sup>۳۹</sup> می‌نامند (Argyris, Putnam, & Smith, 1985). برخی دیگر به آن لقب «علم طراحی» داده‌اند (Niinilutto, 2001)؛ و دیگریانی هم هستند که آن را «تاریخ کاربردی» نامیده‌اند (Wagar, 1993).

به همین ترتیب، برای متخصصان آینده‌پژوهی دقیقاً روشن نیست که آیا این رشته مجموعه‌ای از روش‌هاست یا خانواده‌ای از روش‌شناسی‌ها. نگاهی اجمالی به تاریخچه آینده‌پژوهی نشان می‌دهد که بسیاری از صاحب‌نظران این حوزه دو اصطلاح «روش» و «روش‌شناسی» را معادل با هم به کار می‌برند.

35. the rational making of decisions

36. the making of rational decisions

۳۷. برای بحث جامعی در خصوص ناممکن بودن «موجه‌سازی» رک: میلر، دیوید. ۱۳۸۷. «غلبه بر اعتیاد به موجه‌سازی».

پژوهش‌های فلسفی. ترجمه علی پایا. سال ۱. شماره ۱ (بهار و تابستان). صص ۱-۱۶.

۳۸. این موضوع را مدیون دیوید میلر هستم (از خلال نامه‌نگاری شخصی نگارنده).

39. action science





برای مثال، جروم گِلِن<sup>۴۰</sup> و تئودور گوردون<sup>۴۱</sup> در اثری به نام روش‌شناسی پژوهش آینده‌ها (۲۰۰۶/۲۰۰۳) که درباره‌ی آینده‌پژوهی نوشته‌اند، فهرستی از روش‌های آینده‌پژوهی را معرفی کرده‌اند، و نه روش‌شناسی آن را. به همین شکل، ترودی لنگ<sup>۴۲</sup> در «مروری بر چهار روش‌شناسی آینده‌پژوهی» به معرفی چهار روش دلفی<sup>۴۳</sup>، جستجوی محیطی، مدیریت مسایل، و تحلیل مسائل نوظهور پرداخته است. به گونه‌ای مشابه تیم «آینده تکامل بشر»<sup>۴۴</sup> (۲۰۱۵) در مقاله «روش‌شناسی‌های آینده‌پژوهی» فهرستی از روش‌های آینده‌پژوهی را به بحث می‌گذارد که بی‌شبهت به فهرست معرفی‌شده‌ی گلن<sup>۴۵</sup> و گوردون<sup>۴۶</sup> (۲۰۰۶/۲۰۰۳) نیست.

سردرگمی میان روش‌شناسی و روش به حوزه‌ی آینده‌پژوهی محدود نمی‌شود. بسیاری از صاحب‌نظران در حوزه‌ی گسترده‌تر علوم انسانی و اجتماعی نیز، مرتکب چنین اشتباهی شده‌اند. رانجیت کومار<sup>۴۷</sup> در کتاب روش‌شناسی پژوهش: راهنمای گام به گام برای مبتدیان تنها پنج بار به اصطلاح روش‌شناسی اشاره می‌کند (که شامل سه عنوان بالای صفحه و یک سرتیتر فصل است). در واقع، غیر از بند زیر، در هیچ جای کتاب به چپستی این مفهوم اشاره نمی‌شود. در این بند نیز، چنان که مشاهده می‌شود توضیح روش‌نگری درباره‌ی اصطلاح روش‌شناسی ارائه نمی‌گردد:

روش‌شناسی پژوهش، به‌عنوان یک درس پشتیبانی‌کننده، به شیوه‌های مختلف در رشته‌های دانشگاهی مانند سلامت، آموزش، روان‌شناسی و تدریس می‌شود... هسته‌ی اساسی فلسفی تألیف حاضر از این اعتقاد من برمی‌خیزد که اگرچه این رشته‌ها به شکل محتوایی از هم متفاوت‌اند، اما رویکرد کلی‌شان به پرسش‌های پژوهشی مشابه است... درست است که برخی رشته‌ها تأکید زیادی بر پژوهش‌های کمی دارند و برخی دیگر بر پژوهش‌های کیفی؛ اما رویکرد خود من به مقوله‌ی پژوهش ترکیبی از هر دو این‌هاست... (Kumar, 2005: xvii).

نقل قول زیر از کتابی دیگر نشان‌دهنده‌ی نمونه‌ی دیگری از کاربرد گمراه‌کننده‌ی اصطلاحات فنی است: [متن هر آ پیشنهاده [مربوط به یک پروژه یا رساله] باید در مورد روش‌شناسی نیز به صورت بسیار مشخص رویکرد خود را توضیح دهد: [شما به‌عنوان تهیه‌کننده پیشنهاده باید موارد ذیل را مشخص سازید: ترکیب و مشخصات مشاغل کار در تحقیقی که مشغول آن خواهید شد، ابزارها و تکنیک‌هایی که به کار خواهید گرفت، و چگونگی تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده. سرانجام آن که پیشنهاده باید بتواند به پرسش «که هدف از آن چیست؟» پاسخ گوید: با فرض اینکه پژوهش پیش می‌رود، یافته‌ها چه فرقی با یافته‌های دیگر محققان (مطالعات پژوهشی بنیادین) یا متخصصان (مطالعات پژوهشی عملی) خواهد داشت؟ خواننده در پایان پیشنهاده باید ایده‌ی روشنی از چگونگی اجرای پژوهش و چرایی اهمیت آن داشته باشد (VanderStoep, Scott and Deirdre, 2009: 10).

متأسفانه چنین نمونه‌هایی به‌وفور وجود دارد. کتاب‌های کمی در زمینه‌ی روش‌های پژوهشی وجود دارند که این نکته را روشن می‌سازند که روش‌ها صرفاً ابزارها و تکنیک‌هایی برای جمع‌آوری داده‌ها هستند، و یا آن‌که به منزله‌ی ابزار تحقق امری عملی را تسهیل می‌کنند (یعنی به طور کلی به طبقه‌ی فناوری تعلق دارند). نکته‌ی مهم این است اطلاعات و داده‌ها به خودی خود و در غیاب چارچوب‌های نظری، کورند و از این رو برای فهمیده‌شدن نیازمند آن‌اند که به وسیله‌ی روش‌شناسی‌ها و چارچوب‌های فلسفی هماهنگ با داده‌ها

40. Jerome Glenn

41. Theodore Gordon

42. Trudi Lang

43. Delphi

44. "Future of Human Evolution" Team (The FHE Team)

45. Glenn

46. Gordon

47. Ranjit Kumar





و اطلاعاتی که جمع آوری می‌کنند، هدایت شوند. روش‌شناسی‌ها، که بخشی از معرفت‌شناسی هستند، با مسائلی مانند آنچه در ادامه می‌آید سرو کار دارند: معیارهای ارزیابی نقاط قوت و ضعف‌های نظریه‌ها و گمانه‌های رقیب (شامل تفاسیری که برای ارزیابی داده‌های جمع‌آوری‌شده به کار می‌رود)، ارزیابی کفایت مدل‌های تبیین‌کننده، و دستورالعمل‌هایی برای انتخاب روش‌های مناسب برای انواع پژوهش‌های در دست انجام (Verdugo, 2009).

در پرتو آنچه گذشت، اکنون بهتر می‌توانیم جایگاه صحیح حوزه آینده‌پژوهی را مشخص کنیم. آینده‌پژوهی در یک سطح، ابزاری فکری برای کاوش در برخی جنبه‌های واقعیت است، یعنی آن جنبه‌هایی از واقعیت که تصور می‌شود در آینده پدید می‌آیند. اما آن جنبه‌ها در عین حال بر مسائل کنونی ما در آینده‌های نزدیک اثر گذارند. به بیان دیگر، آینده‌پژوهی دو جنبه دانستن و تغییر را ترکیب می‌کند. این یک ویژگی علوم انسانی و اجتماعی است. این دسته از علوم هر چند در بسیاری از ویژگی‌های علم/دانش/معرفت با دو حوزه اصلی علوم فیزیکی و زیستی (یعنی علوم طبیعی) مشترک‌اند، اما در یک جنبه مهم با آن‌ها تفاوت دارند و آن تفاوت این است که تقریباً تمام شاخه‌های علوم انسانی و اجتماعی، به غیر از فلسفه، چهره‌ای ژانوسی دارند؛ یک وجه آنها علم و وجه دیگرشان فناوری است. بنابراین، آن‌ها هم‌زمان هم ابزاری برای دانش‌اندوزی‌اند و هم ابزاری برای تأثیرگذاری بر تغییرات و یا ایجاد تغییرات در واقعیت. با این تعریف، آینده‌پژوهی، که این هر دو وظیفه را به انجام می‌رساند، به حوزه علوم انسانی و اجتماعی تعلق دارد.

به همین اعتبار، آینده‌پژوهی، به‌عنوان بخشی از علوم انسانی و اجتماعی، می‌تواند و باید از چارچوب‌های روش‌شناسی/فلسفی و روش‌های به کار رفته در این علوم استفاده کند. برخلاف باور اشتباه برخی متخصصان آینده‌پژوهی و علوم انسانی و اجتماعی، این رشته‌ها از دیگر شاخه‌های علوم، که دربرگیرنده علوم طبیعی (علوم فیزیکی و زیستی) است، به طور ریشه‌ای متفاوت نیستند. این نکته هنگامی اهمیت می‌یابد که مسئله انتخاب میان چارچوب‌های روش‌شناختی-فلسفی و روش‌های مؤثر برای پژوهش در حوزه آینده‌پژوهی مطرح می‌شود. در بخش بعدی به این موضوع مهم می‌پردازم.

## ۵. آینده‌پژوهی و چارچوب‌های فلسفی-روش‌شناختی

وُرس (2007: 76) پنج چارچوب فلسفی، یا به اصطلاحی که خود به کار می‌گیرد «طبقه‌های الگو یا پارادایم»<sup>۴۸</sup> را، که از سوی متخصصان حوزه آینده‌پژوهی به کار گرفته شده‌اند، مشخص کرده است:<sup>۴۹</sup>

۱. پوزیتیویسم
۲. پساپوزیتیویسم
۳. نظریه انتقادی و انواع آن، یا «نقدگرایی»
۴. برساختگرایی
۵. الگوی «مشارکتی»<sup>۵۰</sup>.

48. classes of paradigm

۴۹. وُرس مقاله سال ۲۰۰۷ خود را تقریباً به‌طور کامل، هر چند با عنوانی تازه، در سال ۲۰۰۸ در نشریه فیوچرز منتشر کرده است. مشخصات این مقاله چنین است:

Joseph Voros. (2008). "Integral Futures: An approach to futures inquiry". *Futures*. 40. pp. 190-201.



وُرس به نقل از ریزن<sup>۵۱</sup> و توربرت<sup>۵۲</sup> (۲۰۰۱) پیشنهاد می‌کند که پنج چارچوب اصلی پیش گفته از سه طبقه اصلی تشکیل شده‌اند: «پوزیتویستی (پوزیتویسیسم و پساپوزیتویسیسم)؛ تفسیری (نقدگرایی و برساختگرایی)؛ و کنش / مشارکتی» (2005:76). او دو جدول مفید ترسیم کرده است (در ادامه و نیز در بخش ۷ ببینید) که از گوبا<sup>۵۳</sup> و لینکلن<sup>۵۴</sup> (۱۹۹۴، ۲۰۰۵)، هرون<sup>۵۵</sup> و ریزون<sup>۵۶</sup> (۱۹۹۷)، و لینکلن و گوبا (۲۰۰۰) گرفته است. سایر صاحب‌نظران فهرست‌های دیگری پیشنهاد داده‌اند که کم و بیش مشابه فهرست بالاست. برای مثال، سهیل عنایت‌الله<sup>۵۷</sup> (2013: 38) این چارچوب نظری را پیشنهاد داده است:

برای فهم آینده‌پژوهی، شخص باید چارچوب نظری متقاعدکننده‌ای داشته باشد. چهار رویکرد نظری [برای آینده نگاری ضروری‌اند ... اولی پیش‌بینی‌کننده و براساس علوم اجتماعی تجربی است. دومی تفسیری، و براساس فهم تصاویر رقیب در آینده است و نه پیش‌بینی‌کننده. سومی انتقادی است و از اندیشهٔ پسا ساختاری مشتق شده و این واقعیت را به بحث می‌گذارد که چه کسی از تحقق نوع خاصی از آینده سود می‌برد و چه روش‌شناسی‌هایی به کار نوع خاصی از آینده‌پژوهی می‌آیند. ... رویکرد چهارم یادگیری/ پژوهشی کنش مشارکتی<sup>۵۸</sup> است. برای توضیح آنچه در پی می‌آید، از دو جدول وُرس برای تبیین تحلیل انتقادی‌ام از چارچوب‌های اصلی فلسفی که در علوم انسانی و اجتماعی به طور کلی، و در آینده‌پژوهی به‌عنوان رشتهٔ زیرمجموعهٔ این علوم، به کار می‌روند استفاده می‌کنم.

استدلالم این است که هر سه طبقه از چارچوب‌های فلسفی که وُرس مشخص ساخته است مبتنی بر درک نادرستی از دانش/ علم است، و از این‌رو، بر خلاف آنچه که عنایت‌الله باور دارد، «چارچوب‌های نظری موثری» نیستند، و بنابراین نمی‌توانند در رویکردی مناسب به آینده‌پژوهی و آینده‌نگاری به کار آیند. از آنجا که طرفداران الگوی مشارکتی ادعا می‌کنند این الگو ماهیتاً از الگوهای دیگر متفاوت است (هرون و ریزن، ۱۹۹۷). پس از پرداختن به اشکالاتی که در دیدگاه پوزیتویست‌ها و تفسیرگراها در مورد علم وجود دارد، دیدگاه‌های الگوی مشارکتی را با توجه به انواع مختلفی از معرفت که این الگو مدعی است آن‌ها را شناسایی کرده، بررسی خواهیم کرد.

سردرگمی در خصوص یافتن تصویری که به‌درستی معرفی‌کنندهٔ معرفت/ علم باشد به قرن نوزدهم و اولین دهه‌های قرن بیستم میلادی و به آن‌هنگام بازمی‌گردد که مکاتب پوزیتویسیسم و ضدپوزیتویسیسم به دست کسانی نظیر اوگوست کُمت<sup>۵۹</sup> (۱۸۴۸/۱۸۶۵) و ویلهلم دیلتای<sup>۶۰</sup> (۱۸۳۳/۱۹۸۹) و ادوموند هوسرل<sup>۶۱</sup> (۱۹۱۳/۲۰۱۴) در حال شکل‌گیری و بسط بود. دعوی میان این دو گروه به جایگاه علوم انسانی و اجتماعی مربوط می‌شد.

از یک‌سو، پوزیتویست‌ها (که شامل هر دو گروه پوزیتویست‌های منطقی و تجربه‌گرایان منطقی نیز می‌شوند) باور دارند که علوم انسانی و اجتماعی بخشی از علوم طبیعی است و می‌تواند به آن تقلیل یابد

- 
- 51. Reason
  - 52. Torbert
  - 53. Guba
  - 54. Lincoln
  - 55. Heron
  - 56. Reason
  - 57. Sohail Inayatullah
  - 58. participatory action learning/ research
  - 59. Comte
  - 60. Dilthey
  - 61. Husserl



(Nagel, 1961 & Suppe, 1977). از سوی دیگر، «تفسیرگرایان»<sup>۶۲</sup> - که فرهنگ‌گرایان<sup>۶۳</sup> را نیز شامل می‌شوند- (Berlin, 1978; Moore, 1989; Eckstein, 1988; Denzin, 1992; Reckwitz, 2002) ادعا می‌کنند علوم انسانی و اجتماعی به نحو بنیادی از علوم طبیعی (فیزیکی و زیستی) متفاوت است و زمینه مطالعاتی سراسر متمایزی را تشکیل می‌دهد. مکتب فرهنگ‌گرایان / تفسیرگرایان مکتب فراگیری است که بسیاری از مکاتب فکری دیگر مانند برساخت‌گرایی، پساپوزیتیویسم، پساساختارگرایی، پست‌مدرنیسم و بسیاری دیگر را در خود جای می‌دهد.

بسیاری از صاحب‌نظران، با درجات متفاوتی از دقت نظر، تلاش کرده‌اند دیدگاه‌های این دو گروه مخالف را مقایسه کنند (Peter & Olson, 1983; Hudson & Ozanne, 1988; Crotty, 2003).<sup>۶۴</sup> برخی دیگر نیز تلاش کرده‌اند این تفاوت‌ها را کوچک جلوه دهند. اینان استدلال می‌کنند که رویکردهای این دو گروه قابل تلفیق و همگراست (Chih Lin, 1998). موارد اصلی نزاع میان دو گروه، از دیدگاه فرهنگی‌گرایان / تفسیرگرایان، به صورت زیر خلاصه می‌شود:<sup>۶۵</sup>

۱. در علوم طبیعی، موضوع مطالعه اغلب هستارهای غیرجاندار یا برخی ارگانیسم‌های زنده است، نه «انسان‌ها». در حالی که در علوم انسانی و اجتماعی، موضوع مورد مطالعه، درست مثل خود مطالعه‌کننده و پژوهشگر مطالعه، موجود انسانی یا گروهی از موجودات انسانی است، و بنابراین هستاری است واجد حیث التفاتی. از این‌رو، موضوع مطالعه در علوم انسانی و اجتماعی می‌تواند در جریان مطالعه مداخله کند و تنظیمات اولیه‌ای را که از سوی پژوهشگر اعمال شده است تغییر دهد (و معمولاً هم اینگونه می‌شود).  
۲. هدف علوم طبیعی «تبیین» پدیده‌هاست، در حالی که هدف علوم انسانی و اجتماعی «فهم» شرایط انسانی است.

۳. دانشمندان علوم طبیعی فرض را بر این می‌گذارند که به مطالعه چیزهایی می‌پردازند که مستقل از آنان به‌عنوان مشاهده‌گر، وجود دارند، و تابع قوانین علی هستند. دانشمندان علوم طبیعی نمی‌پرسد که یک اتم به چه معناست، چه انگیزه‌ای می‌تواند داشته باشد، یا چرا هست. ... در عوض، یک مورخ یا متخصص هرمنیوتیک به مطالعه چیزی کنش‌مند می‌پردازد، نه به این جهت که به نحو علی تعیین یافته است، بلکه به این دلیل که معنایی در کنش‌ش وجود دارد» (Edgar, 2006: 13).

۴. موضوع مطالعه در علوم طبیعی پدیده‌های تکرار شونده است. رفتار چنین پدیده‌هایی می‌تواند براساس قوانین عام و کلی شرح و توضیح داده شود، در حالی که در علوم انسانی و اجتماعی، موضوع منحصر به فرد است و از این‌رو، نتیجه حاصل «تعمیم‌هایی کیفی است که محدود به زمان و اجتماعی خاص هستند» (Miller, 2003; Ben-Israel, 1989: 682).

۵. از گفته بالا می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه هدف علوم طبیعی به دست آوردن یک باز‌نمایی حقیقی از واقعیت است، در علوم انسانی و اجتماعی، باز‌نمایی‌ها با واقعیت‌های مختلفی سروکار دارند که به شکل جمعی از سوی کنش‌گران اجتماعی برساخته می‌شود. هر واقعیت برساخته‌شده جمعی تنها می‌تواند براساس روایت‌ها و گفتمان‌های بافت‌حساس<sup>۶۶</sup> (یعنی حساس به بافت و ظرف و زمینه خاص) فهمیده شود. حقیقت روایت‌ها و گفتمان‌های پیش‌نهادی نیز به بافت‌هایی (یا الگوها، سنت‌ها، فرهنگ‌ها و غیره) مربوط می‌شود که در آن‌ها روایت‌ها/گفتمان‌های مورد پژوهش تولید شده‌اند.

62.interpretivists

63.culturalists

۶۴. برای مثال، رجوع کنید به جدول ارائه‌شده از سوی پیترو و آلسون، ۱۹۸۳: ۱۱۸ که ادعا می‌کند تفاوت‌های میان علوم طبیعی و علوم انسانی اجتماعی را تشریح کرده است.

۱۶۵. این بخش براساس پایا (۲۰۱۵ a) است.

66.context-sensitive



۶. منحصره‌فرد بودن موضوع علوم انسانی و اجتماعی به این معنا هم هست که آزمایش‌های طراحی‌شدهٔ اجرایی، از آن نوع که در علوم طبیعی وجود دارد، در علوم انسانی و اجتماعی ممکن نیست (Ben-Israel, 1989: 684). «اجرای آزمایش‌هایی در مقیاس بزرگ در مورد موجودات انسانی مشکل یا غیرممکن است، و از این رو، دانش/معرفت در این خصوص بیشتر بر مشاهده متکی است» (Berlin, 1978: 105).  
 ۷. در حالی که طبیعت پایان‌ناپذیر است، یک متن مجموعهٔ محدودی از داده‌هاست. وقتی کسی نظریه‌ای علمی بنا می‌نهد بارها و بارها آن را مورد آزمون قرار می‌دهد و ممکن است هر بار مشاهداتی تازه داشته باشد. وقتی کسی مجبور است میان دو تفسیر رقیب از یک اثر ادبی، یکی را انتخاب کند، معمولاً قادر به یافتن داده‌های جدیدی نیست که یکی از تفسیرها را رد کند» (Føllesdal, 1994: 242).  
 ۸. پرسشگر، در علوم طبیعی، از موضوع مورد پرسش جدا می‌شود و از این‌رو قادر است دیدگاهی عینی و غیرمتمنعبانه در مورد آن داشته باشد، در حالی که در علوم انسانی و اجتماعی، پرسشگر تنها می‌تواند دیدگاه‌های ذهنی‌اش را ارائه کند، که به شکل اجتناب‌ناپذیری با پیش‌دوری‌ها و باورهای پیشینش در مورد موضوع مورد پرسش همراه است.

۹. در علوم طبیعی، پرسشگر می‌تواند مقیاس‌هایی مانند تقریب، ایدئال‌سازی، و انتزاع را به کار برد تا موضوع مورد مطالعه را از محیط بزرگ‌تری که بدان تعلق دارد جدا کند، در حالی که در علوم انسانی و اجتماعی، به دلیل کاربرد معیار «دورهرمنوتیکی» چنین جداسازی از بافت امکان‌پذیر نیست. در این حوزه، پژوهش همیشه مقید به بافت است.

۱۰. مسائل در علوم انسانی و اجتماعی بسیار پیچیده‌اند و شامل عوامل بسیار زیادتری از عوامل موجود در علوم طبیعی می‌شوند.

این دو پندار از علم که از سوی پوزیتیویست‌ها و تفسیرگرایان معرفی شده، بر فرضیات اشتباه در خصوص ماهیت علم و واقعیت بنا شده است. این امر از طریق پاسخ‌های کوتاهی که به نکات بالا داده شده است بهتر درک می‌شود.

۱. الف. حیث التفاتی<sup>۶۷</sup> که به فاعل انسانی نسبت داده می‌شود، در روش‌شناسی «تحلیل واقعیت» (معرفی‌شده در بخش ۶) که از مدل D-N (Popper, 1994) استفاده می‌کند، مورد توجه واقع شده است. مداخلهٔ «موضوع» مطالعه در تغییر دادن تنظیمات «آزمایش‌ها» مختص علوم انسانی و اجتماعی نیست، و هم در فیزیک کلاسیک و هم در فیزیک کوانتوم تعامل سوژه-ابژه تأثیر مشابهی دارد: داخل کردن یک ترمومتر به وان آب برای اندازه‌گیری دمای آن بر دمای آب تأثیر خواهد داشت (مگر اینکه به شکل معجزه‌آسایی هر دو از همان ابتدا هم‌دما باشند)<sup>۶۸</sup>.

۲. الف. همان‌طور که نوشته شد، علوم طبیعی و علوم انسانی و اجتماعی، بخش‌هایی از یک طیف یکپارچه‌اند که دو انتهای آن با علوم فیزیکی و انسانی اشغال شده است و علوم زیستی و اجتماعی بخش‌های میانی آن محسوب می‌شوند (پایا، ۱۳۹۵ الف). این بدان معناست که هیچ تفاوت ذاتی میان فهم و تبیین وجود ندارد (پایا، ۱۳۹۵ الف؛ و نیز: Popper, 1994; Paya, 2015 a; Paya, 2016). تمامی شاخه‌های علم می‌توانند از برخی الگوهای تبیین‌کننده مشترک به‌ویژه الگوی D-N، استفاده کنند (Popper, 1994; Føllesdal, 1994) و نیز رک: پایا، ۱۳۹۵ الف؛ پایا، ۱۳۹۵).

۳. الف. همان‌طور که عقل‌گرایان نقاد معتقدند، از آنجا که «هر مشاهده‌ای محفوف و پیچیده در نظریه است»، به کارگیری تفسیر و «شیوه‌های هرمنوتیکی» در هر آنچه بشر انجام می‌دهد اجتناب‌ناپذیر است. معنا از سوی پرسشگر (یا کنشگر/عامل اجتماعی) بر ساخته و به واقعیت در دست پژوهش فراقکننده



می‌شود (Popper, 1994: Chapter 7). هر چند، عقل‌گرایان نقاد تأکید دارند که اگر می‌خواهیم واقعیت را به درستی درک کنیم، آنگاه شبکه معنایی‌ای که برمی‌سازیم تا به واقعیت معنا بخشد، نباید شامل نظام‌های بسته‌ای از علائم و نشانه‌ها باشد. منطق و ریاضیات که نظام‌های بسته علائم و نشانه‌ها با روابط مشخص درونی هستند، واقعیت را به شیوه‌های مستقیم بازنمی‌نمایانند.

۴. الف. این امر صحیح نیست که آزمون‌های تجربی در علوم طبیعی بدون هیچ تغییری در تنظیمات تجربی تکرار پذیرند: آنچه تکرار می‌شود چیزی است «شبهه» به آزمایش اصلی، و نه عین همان. به عبارت دیگر، هر کدام از تنظیمات آزمایش منحصر به فرد است. به بیان کلی‌تر، هر پدیده، از جمله یک تنظیم آزمایشی مشخص نیز، چیزی منحصر به فرد است که نمی‌تواند تکرار شود (پایا، ۱۳۹۵).

۵. الف. تنوع تفاسیر و مدل‌های پیشنهادی برای معنابخشی به جنبه‌ای خاص از واقعیت نیز از ویژگی‌های مشترک با علوم طبیعی به شمار می‌رود. به اصطلاح «عدم تعین ناقص»<sup>۶۹</sup> یک نظریه که به واسطه داده‌های مختلف به دست می‌آید، ناظر به مواردی است که هم‌گرایی بین دانشمندان آن حوزه وجود ندارد. اما آنچه هیچ پژوهشگر معقولی، چه در زمینه علوم طبیعی و چه علوم انسانی و اجتماعی، نمی‌تواند/نباید بپذیرد ادعای نسبیت‌گرایان است مبنی بر اینکه همه دعاوی [درباره یک موضوع] به یک اندازه واجد اعتبارند؛ به این معنا که هر نوع توضیح/تفسیر/شرح هرمنوتیکی که از سوی هر پژوهشگری ارائه شده باشد، باید به منزله دعوی‌ای که برای او در بافتی خاص درست تلقی می‌شود، به شمار آورده شود، بی‌آنکه امکان ارزیابی عینی آن دعوی وجود داشته باشد (Miller, 2006: Chapter 6 & 7).

۶. الف. اگرچه پیشرفت‌ها در روش‌های جمع‌آوری داده به این معناست که آزمایش‌هایی در مقیاس بزرگ که چارچوب‌های دقیقی برای آن‌ها در نظر گرفته شده است، می‌توانند در علوم انسانی و اجتماعی مورد استفاده قرار گیرند، اما در عین حال، باید به خاطر داشت که محققان در برخی شاخه‌های علوم طبیعی نیز مانند نجوم و پرندشناسی، تنها به عنوان «مشاهده‌گر» عمل می‌کنند و با موضوع مورد مطالعه تعاملی ندارند (Ben-Israel, 1989).

۷. الف. شالوده‌شکنان به‌خوبی استدلال می‌کنند که متونی مانند طبیعت می‌تواند به شیوه‌های پایان‌ناپذیری ترجمه شود (Royle, 2000). هر چند، امکان تولید بی‌شمار تفسیر از هر متن، همان‌طور که در بالا (۵ الف) توضیح داده شد، به این معنا نیست که تمامی آن‌ها معتبر و قابل قبول‌اند.

۸. الف. مفهوم عینیت از سوی بسیاری از متخصصان در هر دو حوزه علوم طبیعی و علوم انسانی و اجتماعی به اشتباه درک شده است (پایا، ۱۳۹۵ الف). آن‌ها معمولاً به همان ایده اشتباه پوزیتیویست‌ها از عینیت استناد می‌کنند. عینیت به معنای جدا ساختن کامل خود از پیش‌فرض‌ها، دانش‌پیشین، تعصبات و... نیست. این امر نه امکان دارد نه مطلوب است (Popper, 1945/2012: Chapter 23)؛ نیز رک: پایا، ۱۳۹۵ الف). عینیت در معنای دقیق کلمه یعنی «قابل دسترس بودن و قابل ارزیابی بودن دعاوی معرفتی در حیطه عمومی» (پایا، ۱۳۹۵ الف). از طریق چنین ارزیابی عمومی است که تأثیر تعصبات ناخواسته، پیش‌فرض‌ها و... مشخص می‌گردد و می‌تواند (تا حد زیادی) حذف شود.

۹. الف. این امر تا حدودی در پاسخ به نکات پیش‌گفته توضیح داده شد. اما جنبه مهم دیگری از این موضوع نیز وجود دارد که باید اینجا مورد تأکید قرار گیرد. چنین نیست که دعاوی معرفتی در علوم

#### 69. Underdetermination

در خصوص بحث عدم تعین ناقص بنگرید به این رساله کارشناسی ارشد: بشارتی، جلال. (۱۳۹۰). «کم تعین‌یافتگی و ارتباط آن با واقع‌گرایی». دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. نیز رک: مقاله‌ای با ترجمه ایشان و با این مشخصات: پارک، سون‌بائه. (۱۳۹۵). «پاسخ‌های فلسفی به تعین ناقص در علم». اطلاعات حکمت و معرفت. سال ۱۱ (پیاپی ۱۲۷). شماره ۸ (آذر). و نیز فصل بیستم ویرایش تازه کتابی با این مشخصات: لاری، جان. (۱۳۹۵). در آمدی تاریخی به فلسفه علم نوشته جان لازری. ترجمه علی پایا. با همکاری جلال بشارتی. تهران: انتشارات سمت.



انسانی و اجتماعی همه خاص‌اند و محدود به بافت‌هایی خاص می‌شوند، و از این‌رو نمی‌توانند تعمیم یابند. می‌توان قوانین عام و کلی را نیز در علوم انسانی و اجتماعی مورد استفاده قرار داد. اما باید به خاطر داشت که تمام قوانین در حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی پدیدارشناسانه/تکنولوژیک هستند. این نوع قوانین متفاوت از قوانین بنیادین‌اند. با این حال، قوانین پدیدارشناسانه/تکنولوژیک را می‌توان از قوانین بنیادین «استنتاج» کرد (پایا، ۱۳۹۵ ب و نیز: McArthur, 2006).

۱۰ الف. پیچیدگی امور در همه شاخه‌های علم، خواه علوم طبیعی خواه علوم انسانی و اجتماعی، مربوط به مدل‌های انتخابی از سوی پژوهشگر است. در همه چنین مواردی، خود واقعیت-خواه طبیعی خواه برساخته اجتماعی- به نحو نامتعینی دارای جنبه‌های پر شمار است. برای پژوهشگر این امکان فراهم نیست که در آن واحد به تمامی این جنبه‌ها بپردازد. دستگاه شناختی ما وادارمان می‌سازد در کاوش حقیقت، به نحو‌گزینشی عمل کنیم.

اکنون، پس از توضیح در خصوص بد فهمی‌هایی که در مورد با چارچوب‌های شناخته‌شده روش‌شناسی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی وجود دارد، می‌توانیم به بحث پیرامون کمبودهای الگوی کنش/مشارکتی بپردازیم.

طرفداران مدل مشارکتی ادعا می‌کنند که «چهار نوع» معرفت/دانش را، در مقایسه با یک نوع معرفت که معرفت گزاره‌ای<sup>۷۰</sup> نامیده می‌شود، و در چارچوب‌های روش‌شناسی-فلسفی دیگر به کار گرفته می‌شود، تشخیص داده‌اند. این چهار نوع معرفت/دانش این‌گونه بیان شده‌اند: «معرفت/دانش تجربی مستقیم»<sup>۷۱</sup>، «دانش باز نمودی»<sup>۷۲</sup>، (که مقدم بر دانش گزاره‌ای است)، «دانش گزاره‌ای»، و «دانش عملی»<sup>۷۳</sup> (Voros, 2007: 78). طرفداران این مدل ادعا می‌کنند که مدل پیشنهادی، با توجه به «تعامل خود-متأملانه»<sup>۷۴</sup> کنشگر/عامل با دیگران در شکل‌های چندگانه شناخت، خلق دانش، و خلق واقعیت (به نحو مشارکتی)، مدل آنان را در مقایسه با مدل‌های دیگر، در جایگاهی منحصر به فرد و متمایز قرار می‌دهد (Voros, 2007: 80).

همان‌طور که در ادامه شرح می‌دهم، طبقه‌بندی‌های بالا [از معرفت/دانش] گمراه‌کننده‌اند. آنچه «دانش/معرفت تجربی مستقیم» نامیده می‌شود، اصلاً دانش/معرفت نیست. آنچه در طول فرایند تجربه مستقیم رخ می‌دهد عبارت است از یک تجربه وجودی شخصی از وحدت لحظه‌ای (یا موقت) میان پژوهشگر (سوژه) و موضوع مورد مطالعه. نتیجه نهایی این تجربه وجودی شخصی می‌تواند به شکل بارقه بصیرت، جرقه الهام، شهود، روشنایی درونی، یک حالت خودآگاهی متفاوت، یا اشکالی مشابه این‌ها ظاهر شود. اما، مسئله مهمی که باید به خاطر سپرد این است که در فرایند چنین تجربه شخصی، که شدتش ممکن است از شخصی به شخص دیگر متفاوت باشد، فاصله معرفت‌شناسانه میان سوژه پژوهشگر و موضوع مورد مطالعه/تجربه از بین می‌رود. همان‌طور که ذکر شد، حالت «تجربه شخصی مستقیم»، یک حالت وجودی است و نه معرفت‌شناسانه. در نتیجه، «سوژه» یا فاعل شناسا، در فرایند تجربه نسبت به حالت خود، خودآگاهی ندارد. در واقع اساساً در این حالت «سوژه» یا «خودی» وجود ندارد تا نسبت به تجربه خود، خودآگاه باشد. او به اصطلاح «با این جریان می‌رود»، یعنی او (در جریان این تجربه) خود به بخشی از فرایند وجودی «شدن» بدل می‌شود.

نیازی نیست که تجارب وجودی شخصی، به قوت و لطافت تجارب عارفانه باشند. حتی تجارب

70. propositional knowledge  
71. direct experiential knowledge  
72. presentational knowledge  
73. practical knowledge  
74. self-reflective



حسی روزمره هم می‌تواند همان تأثیرات را، هرچند با شدت کمتری، داشته باشد. تجربه در دناک سوختن انگشت یا تصادف با ماشین، یا حالت شغف‌آمیز تجربه برد در یک رقابت سخت و بسیاری از تجارب روزمره و دنیوی (یعنی غیرعارفانه) دیگر، نیز می‌تواند به شکل لحظه‌ای شرایطی را که در بالا توصیف شد سبب شود. یعنی موجب «از خود بی خود شدن» شخص (ولو برای مدت زمانی بسیار کوتاه و گذرا) شود. در حین مدتی که این حالت برقرار است، فاعل شناسا با موضوع شناسایی وحدت می‌یابد و با آن یکی می‌شود و به همراه آن در یک فرایند «صیورت یا شدن» مشترک، مندرج می‌گردد.

سوژه یا فاعل شناسایی یا پژوهشگر تنها هنگامی که تجربه پایان می‌پذیرد، می‌تواند خودآگاهی‌اش را به دست آورد و به فرایند وجودی‌ای که خود برای مدتی بخشی از آن شده بود، فکر کند. هیچ تجربه‌ای تکرارپذیر نیست. بنابراین، تنها راه سوژه یا فاعل شناسایی برای فکر کردن به تجربه‌ای که داشته است، بازسازی آن از طریق حافظه، مفاهیم موجود و زبانش است. هرچه دانش پیش‌زمینه‌ای سوژه با توجه به موضوع تجربه شخصی‌اش غنی‌تر باشد، هرچه در به‌کارگیری زبان ماهرتر باشد، و هرچه بیشتر به مفاهیم تسلط داشته باشد و حافظه‌اش کارا تر باشد، بازسازی‌اش از تجربه‌ای که داشته است پربارتر و نزدیک‌تر به اصل خواهد بود. هرچند، براساس دیدگاه عقل‌گرایان نقاد (بخش ۶)، از آنجا که واقعیت به گونه‌ای نامتعیین غنی است، هیچ بازسازی‌ای، هرچقدر هم که دقیق باشد، نمی‌تواند تجربه را به همان صورتی که رخ داده بود، بازنمایی کند.

بازسازی یک تجربه زنده براساس زبان و مفاهیم، نشانگر مجموعه‌ای از دعوی گمانه‌زنانه است که [اکنون] می‌تواند برای بررسی نقادانه بیشتر به حوزه عمومی ارائه شود. البته، این مجموعه از دعوی در قالب «گزاره‌ها» بیان می‌شوند و از این‌رو به‌عنوان مجموعه‌ای از دانش گزاره‌های تلقی می‌شوند. از سوی دیگر آنچه از جانب طرفداران مدل مشارکتی «دانش بازنمودی» نامیده شده است تنها هنگامی می‌تواند معنا داشته باشد که از طریق مفاهیم و زبان ترجمه/تفسیر شود. «تأثیری» که بازنمایی‌هایی مانند تصاویر، مجسمه‌ها، نقاشی‌ها، موسیقی، و... بر افراد دارند، یا می‌توانند در سطح «تجربه شخصی، وجودی» باقی بمانند که در این صورت یا به مقوله نخستی که در بالا آمد قابل تقلیل اند؛ و یا می‌توانند به واسطه مفاهیم و زبان تفسیر شوند که در این صورت به دعوی دانشی گزاره‌ای تحویل می‌یابند.

آنچه کاربران مدل کنش‌مشارکتی «دانش عملی» می‌نامند همان چیزی است که ارسطو برای تمایز آن با دانش غیرشخصی، «Phronesis» می‌نامید (Aristotle, 2000). «دانش عملی» یک توانایی شخصی برای انجام برخی فعالیت‌ها مانند شنا یا آشپزی یا رانندگی یا طراحی یک پل/مدار الکترونیکی/یک قطعه ماشین و... است. این «توانایی» در اغلب موارد ضمنی<sup>۷۵</sup> و شخصی است. این توانایی می‌تواند تا حدی به دیگران منتقل شود، یعنی از طریق رابطه مراد و مریدی که در آن دارنده آن توانایی (استاد)، مهارت خود را با استفاده از دانش گزاره‌ای و با ارائه و نمایش به مریدش آموزش می‌دهد. دستورالعمل‌های آشپزی، راهنمای استفاده از دستگاه‌های مختلف، کتاب‌های آموزش رانندگی و شنا و... همه مواردی از این دست‌اند. به عبارت دیگر، آنچه در حوزه عمومی به‌عنوان «دانش» عملی شناخته می‌شود معمولاً از طریق دانش گزاره‌ای قابل انتقال است (Miller, 2011).

در بخش بعدی و در جریان بحث پیرامون عقلانیت نقاد خواهیم دید که اگرچه تجربیات مستقیم و توانایی‌های عملی در گسترش دانش (درباره واقعیت) اهمیت فراوانی دارند، اما به خودی خود دانش محسوب نمی‌شوند. عدم تمایز درست در این حوزه منجر به گمراهی می‌شود.





## ۶. عقلانیت نقاد<sup>۷۶</sup>

عقلانیت نقاد یک روش زندگی و یک نگرش فلسفی به شمار می‌رود. این رویکرد معرفتی را اول بار کارل پوپر (Popper 1945 a, 1945 b, 1934/1959, 1963, 1972/1979, 1994) معرفی کرد و سپس دانشجویان و همکارانش گسترش دادند (Miller, 1994, 2006; Bartley, 1982, 1984; Agassi, 1975).

برخی از اصول اساسی این روش زندگی یا دیدگاه فکری بدین شرح است:

عقلانیت نقاد، جویشی برای دستیابی علم و حقیقت جهت «رسیدن به رستگاری از طریق دانش» و «آزادی معنوی» است. رویکرد نقادانه‌ای است که به نحو غیر جازمانه به دنبال آن است که کلیه نگرش‌ها، عقاید، نهادها و سنت‌ها را، همراه با آنچه معرفت نامیده می‌شود و آنچه آزادی نام دارد، در معرض ارزیابی نقادانه قرار دهد. عقل‌گرایان نقاد بر این نکته تأکید دارند که هر کس فرد با وی ارتباط برقرار می‌کند، به منزله منبعی برای استدلال و داده‌ها و اطلاعاتی معقول به شمار آورده شود و این رویکرد را اتخاذ می‌کنند که «من ممکن است بر خطا باشم و شما بر صواب و با بذل جهد، هر دو می‌توانیم به حقیقت نزدیک‌تر شویم».

به‌عنوان یک چارچوب روش‌شناسی، عقلانیت نقاد از جمله بر آموزه‌های ذیل، از میان شمار بیشتری از آراء، تأکید می‌کند:

- چیزی (واقعیتی) وجود دارد که عقاید انسان، زبان و قراردادهای وی آن را به وجود نمی‌آورد. با این حال این واقعیت، علی‌الاصول، قابل درک است.

- کل دانش حدسی و گمانه‌زانه است و تا زمانی که ابطال شود، حدسی و گمانه‌زانه باقی می‌ماند و در عین حال غیرممکن نیست که بتوان از طریق یادگیری از اشتباهات خود و با تأمل در اشتباهاتی که دیگران مرتکب می‌شوند، به درکی حقیقی از واقعیت، خواه واقعییتی باشد که به طور طبیعی شکل گرفته است، و خواه واقعییتی برساخته اجتماع، نزدیک‌تر شد.

- همه مشاهدات محفوف و پوشیده در نظریه‌ها هستند.

- در هر موقعیتی یا محیط، شمار نامتعیین بسیار زیادی از چیزها یا امور واقع وجود دارد که می‌توان آن‌ها را مشاهده یا به آن‌ها توجه کرد. در نبود رجحان خاص برای برخی از چیزها یا امور واقع، این امکان وجود ندارد که یک چیز خاص یا یک امر واقع خاص را از بین سایر چیزها یا حقایق انتخاب کنیم. ما تنها در پرتو نظریه‌ها و فرضیه‌هایی که در اختیار داریم می‌توانیم به بررسی واقعیت بپردازیم و دسته‌ای خاص از امور واقع یا جنبه‌هایی خاص از واقعیت را در مقابل شمار نامتناهی از گزینه‌های بدیل انتخاب کنیم.

- موجه‌سازی، به هر شکل و صورت، غیرممکن است. هر چه افراد به‌عنوان توجیهی برای ادعایشان ارائه دهند، خود نیاز به توجیه دارد.

- استقراء، به منزله یک روش استنتاج منطقی، قابل قبول نیست و به‌عنوان یک روش اکتشاف غیرممکن است.

- آنچه اصطلاحاً «مسئله استقراء» نامیده شده است یعنی تعمیم با تکیه به مجموعه محدودی از داده‌ها. یکی از جنبه‌های «مسئله تعیین حدود یا تمایز گذاشتن بین دانش اصیل و شبه دانش است». این مسئله ناظر است به آنچه ما از تجربه می‌آموزیم و مسئله استقراء ناظر است به چگونگی آموختن از طریق تجربه (Miller, 2006).

- برای عقلانیت نقاد، رشد دانش جالب توجه و مطلع‌کننده در مورد واقعیت است که مهم است و نه خود دانش بدون لحاظ کردن پیشرفت آن در قیاس با دعاوی پیشین.

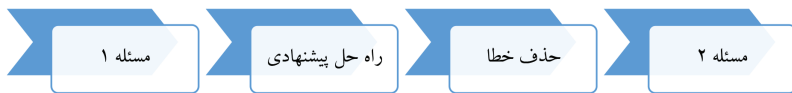
- دانش به دو صورت مکمل رشد می‌کند: ایجابی و سلبی. رشد ایجابی دانش با آن چیزی مرتبط

۷۶. در تکمیل این بخش از پایا، ۲۰۱۵ استفاده شده است.

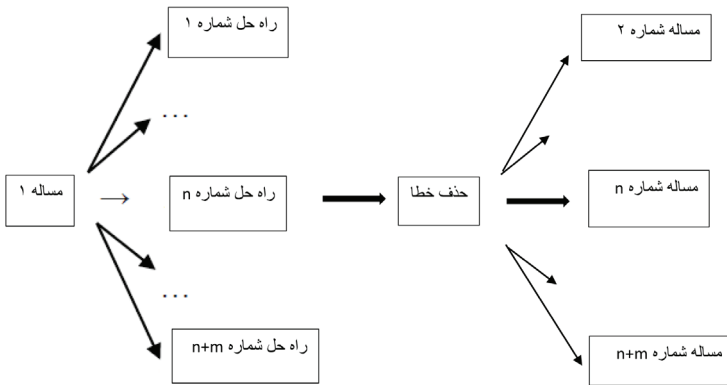


است که ما از ابطال گمانه‌های پیشنهادشده در مورد واقعیت می‌آموزیم. ما می‌آموزیم که واقعیت آن چیزی نیست که گمانه‌های ابطال شده می‌گویند. رشد ایجابی دانش به حدسیات و گمانه‌هایی مربوط می‌شود که تاکنون و علی‌رغم بهترین کوشش‌های ما برای ابطالشان، سرسختی نشان داده‌اند و تقویت شده<sup>۷۷</sup> باقی مانده‌اند. این گونه دعاوی معرفتی، بهترین گزینه‌های موقت برای دانش/معرفت در مورد واقعیت تلقی می‌شوند. - معرفت، یقینی، معصوم از خطا، غیر قابل تردید، و موجه نیست. به عبارت دیگر، معرفت یا دانش ما همواره حدسی و گمان‌زنانه است و هر اندازه هم که دقیق باشد، نمی‌تواند واقعیت را تماما فراچنگ آورد. به این دلیل ساده که واقعیت، علی‌الفرض عقل‌گرایان نقاد، به نحو نامتعیین نامتناهی است در حالی که ما موجوداتی متناهی با ظرفیت‌های ادراکی محدود هستیم.

- دانش تنها از طریق ارتباط ما با چالش‌هایی رشد می‌کند که واقعیت (در جلوه‌های مختلفش) به ما عرضه می‌کند. در پاسخ به این چالش‌ها، ما حدس‌ها و گمانه‌هایی را (به‌عنوان راه‌حل‌های ممکن) برمی‌سازیم و نقادانه آن‌ها را بررسی می‌کنیم تا نقص‌های ممکن در آن‌ها را با نیت بهبود بخشیدن به آن‌ها بیابیم. این دو الگو (شکل ۱ و ۲) روشی ارائه می‌دهد که ما از طریق آن دانش خود را براساس مدل پیشنهادی عقلانیت نقاد گسترش می‌دهیم:



شکل ۱. شیوه پیشنهادی عقل‌گرایان برای کمک به رشد معرفت (الگوی ساده‌شده)



شکل ۲. شیوه پیشنهادی عقل‌گرایان برای کمک به رشد معرفت (الگوی بسط یافته)

ممکن است برای مسئله‌ای که محقق با آن درگیر است بیشتر از یک راه‌حل وجود داشته باشد. هر راه‌حل پیشنهادی که به صورت یک حدس یا گمانه است، باید در فرایند حذف خطا قرار گیرد. هر مسئله اصیل، به گونه‌ای تقریباً اجتناب‌ناپذیر، به دنبال خود مسائل جدیدی را معرفی می‌کند؛ زیرا همان‌طور که عقل‌گرایان نقاد فرض می‌کنند، گمانه‌های ما نمی‌توانند همه جنبه‌های واقعیت را دربر بگیرند و واقعیت همواره جنبه‌ها یا چالش‌های جدیدی را معرفی می‌کند.



- ارزیابی نقادانه حدس‌ها و گمانه‌ها به دو شکل کلی (تجربی و تحلیلی- نظری) انجام می‌شود: برای همه گمانه‌ها و دعاوی معرفتی که دارای محتوای تجربی هستند و با جنبه‌هایی از واقعیت مرتبطند که به طور تجربی می‌توان به آن‌ها دست یافت، ارزیابی به شکل آزمودن تجربی و نیز تحلیلی، عقلانی، منطقی و فلسفی خواهد بود. برای آن دسته از دعاوی معرفتی که محتوای قابل آزمون تجربی ندارند و در مورد آن جنبه‌های واقعیت‌اند که به طور تجربی نمی‌توان به آن‌ها دست یافت، ارزیابی با ابزار تحلیلی، فلسفی، عقلانی و منطقی به انجام می‌رسد.

- از دیدگاه عقل‌گرایان نقاد، اخلاق و رشد دانش به یکدیگر مرتبطند. اخلاق نقش خود را در رشد دانش دست‌کم به دو صورت نشان می‌دهد: از یک طرف، همه فاعلان شناسایی باید «دیگران» را (که نمایانگر منابع اصیل و منحصر به فرد دانش جدید هستند) به عنوان غایات فی‌نفسه و نه ابزاری برای خویش تلقی کنند. از طرف دیگر، این فاعلان شناسایی باید از متوسل شدن به شیوه‌هایی که کار ارزیابی نقادانه را با دشواری روبرو می‌کند، خودداری ورزند.

- برخی عقل‌گرایان نقاد تفاوت‌های جزئی‌تری را در واقعیت معرفی می‌کنند. از نظر آنان، کل قلمرو هستی (قلمرو واقعیت) را می‌توان به بخش طبیعی (فیزیکی) و واقعیت (که آن را اصطلاحاً جهان ۱،  $W_1$ ، می‌نامند)، بخش ذهنی و شخصی ادراکات و احساسات (جهان ۲،  $W_2$ ) و محدوده‌ای تقسیم کرد که در بردارنده کلیه نتایج تعامل آدمی با واقعیت است که در دسترس عموم قرار دارند. جهان ۳ ( $W_3$ ) شامل همه محصولات فکری یا زبانی (در معنای گسترده‌تر این واژه) هستند. جهان ۳ نزلگاه هستارهایی همانند نظریه‌ها، اصول اخلاقی، قوانین، نقشه‌ها و طرح‌های محصولات تکنولوژیک، موسیقی، شعر، باورهای مذهبی، فلسفی و سایر انواع عقاید است. جهان ۳ همانند دیگر واقعیت‌ها، واقعی است. این بدین دلیل است که هستاره‌های درون جهان ۳، قدرت نفوذ بر جنبه‌های دیگر واقعیت را دارند.

- کثرت‌گرایی<sup>۷۸</sup> (در معنای تنوع عقاید و نظرات) و وجود زیست‌بوم‌های معرفتی کثرت‌گرایانه برای رشد دانش از اهمیت زیادی برخوردار است. در یک محیط کثرت‌گرا - که در آن می‌توان شمار بیشتری از حدس‌ها و گمانه‌ها را به عنوان راه‌حل‌های ممکن برای چالش‌هایی که واقعیت عرضه می‌کند تولید کرد - شناس دستیابی به گمانه‌ای که در مسیر صواب [برای پاسخ دادن به چالش واقعیت] قرار دارد، به مراتب بیشتر از زیست‌محیطی است که در آن یک یا چند دیدگاه راه رشد اندیشه‌های متنوع را سد کرده‌اند. یک زیست‌بوم معرفتی کثرت‌گرا به معنای یک جهان ۳ غنی‌تر (از حیث معرفتی) است. یک جهان ۳ غنی‌تر می‌تواند مسیر را برای تسریع غنی شدن جهان ۲ها هموار سازد و جهان ۲های غنی شده می‌توانند به غنی شدن بیشتر جهان ۳ کمک کنند. البته در یک محیط کثرت‌گرا که در آن شمار زیادتری از گزینه‌های بدیل پیشنهاد می‌شوند، کار بررسی گزینه‌ها طاق‌فرساتر خواهد بود و در عین حال احتمال بیشتری نیز وجود دارد که این بررسی‌ها ثمر شیرین به بار آورند.

- دعاوی معرفتی باید عینی باشند. همان‌طور که عقلانیت نقاد شرح می‌دهد، عینی بودن عبارت است از دسترس‌پذیری و نقدپذیری در حیطه عمومی (پایا، ۱۳۹۵ الف).

قطعیت به قلمرو روان‌شناسی شخصی تعلق دارد. قطعیت مقوله‌ای معرفت‌شناختی محسوب نمی‌شود. روان‌شناسی با علل سروکار دارد اما معرفت‌شناسی با دلایل و استدلال‌ها. می‌توان در افراد با استفاده از ابزاری غیرشناختی همانند شستشوی مغزی، تبلیغات و متصل کردن الکترودهایی به جمجمه افراد و عبور دادن جریان الکتریکی از مغز آنان، به آنان احساس قطعیت القا کرد. قطعیتی که فرد در نتیجه تجربه‌های وجودی زیسته خود به دست می‌آورد، می‌تواند به او نوعی از دانش شخصی را ارائه دهد. با این حال، چون این دانش در حیطه عمومی نه دست‌یافتنی است و نه قابل ارزیابی، نمی‌توان آن را دانش / معرفت در معنای عینی این واژه تلقی کرد.



- هر چه بخشی از این سه جهان (۱، ۲ و ۳) شود، یعنی آن بخش از واقعیت که انسان‌ها به آن مستقیماً دسترسی دارند، به نحوی اجتناب‌ناپذیر همهٔ محدودیت‌های این سه جهان را خواهد پذیرفت. در هر یک از این سه جهان، شمار نامتعینی از ظرفیت‌ها و توانایی‌ها وجود دارد که علی‌الاصول قابلیت شکوفا شدن دارند. جهان ۳ شامل هستومندهایی است که بی‌نهایت بزرگ هستند، مانند همه انواع بی‌نهایت‌های ریاضی.

- همهٔ نظریه‌ها (حدسیات، فرضیات و...) که باید در پاسخ به چالش‌هایی به وجود آیند که واقعیت عرضه می‌کند، باید توسط ما برساخته شوند. واقعیت هیچ راه‌حل یا حدس (نظریه‌ای) مطرح نمی‌کند. حدس‌ها و نظریه‌ها را ما برمی‌سازیم. واقعیت همانند یک داور در مورد قابل اعتنا بودن (یا فقدان ارزش بودن) حدس‌ها (راه‌حل‌ها)ی پیشنهادی ما قضاوت می‌کند. اگر حدس یا نظریه (راه‌حل) پیشنهادی ما در مسیر اشتباهی قرار داشته باشد، در این صورت ممکن است واقعیت آن را رد کند. با این حال، حتی در این مورد ما چیزی خواهیم آموخت (معرفت سلبی). از طرف دیگر، اگر نظریهٔ پیشنهادی ما مورد تقویت قرار گیرد، حداقل چیزی که می‌توانیم استنتاج کنیم این است که تا زمانی که نقایص حدس (راه‌حل) پیشنهادی ما (با فرض ارزیابی نقادانه مستمر آن‌ها) آشکار شوند، می‌توانیم مدعی شویم که در مسیر درستی گام برمی‌داریم، به این معنی که حدس پیشنهادی ما، به طور تقریبی برخی جنبه‌های واقعیت را به ما نشان می‌دهد. ما عقلاً حق داریم که تکنولوژی‌های خود را براساس دانش تقویت‌شدهٔ خودمان گسترش دهیم.

- در مسیر کسب دانش به وسیلهٔ روش حدس‌ها و ابطال‌ها، باید دو ظرف و زمینه مهم را از هم جدا کنیم: ظرف و زمینهٔ ابداع حدس‌ها (نظریه‌ها/گمانه‌ها) و ظرف و زمینهٔ ارزیابی نقادانهٔ حدس‌ها (نظریه‌ها/گمانه‌ها). نقش این دو ظرف و زمینه در تولید دانش متفاوت اما مکمل یکدیگر است و در نبود یکی، دیگری نمی‌تواند دانشی را به وجود آورد. ظرف و زمینهٔ ابداع به قلمروی روان‌شناسی شخصی تعلق دارد. این ظرف و زمینه مستقیماً جهان ۲‌های ما مرتبط است و در واقع عرصه‌ای است که در نتیجهٔ درگیری مستمر و هدفمند با مسائلی که با آن‌ها درگیر هستیم، احیاناً می‌توانیم راه‌حل‌هایی را در قالب پرتوهایی از روشن‌بینی و براهه‌هایی از بصیرت تجربه کنیم. این بصیرت‌ها/تجربه‌ها که همگی از نوع تجربه‌های وجودی‌اند و معرفت‌شناسانه به شمار نمی‌آیند، برحسب ماهیت واقعی خود، گذرا و کوتاه‌مدت هستند. زمانی که این تجربه‌ها به پایان می‌رسند، باید به وسیلهٔ حافظه، مفاهیم و زبان خود آن‌ها را بازسازی کنیم. راه‌حل‌های بازسازی‌شده، سپس باید به ظرف و زمینهٔ ارزیابی که یک عرصهٔ عمومی است ارائه شوند و در آنجا به صورت نقادانه مورد ارزیابی قرار گیرند تا نقص‌ها و عیب‌هایشان آشکار گردد. این صورت‌های بازسازی‌شده از این «لحظات وجودی»، هرگز نمی‌توانند به طور کامل واقعیت را نشان دهند؛ زیرا زبان و اندیشه‌های ما همواره ناکامل‌اند. با این حال، این بازسازی‌ها، علی‌الاصول، می‌توانند برخی جنبه‌های واقعیت را با تقریب خوبی نشان دهند و همان‌طور که در بالا به آن اشاره کردیم، نزدیک‌تر شدن به درک بهتری از واقعیت از طریق این‌گونه «بازسازی‌ها» غیرممکن نیست.

عقل‌گرایی نقاد به‌عنوان یک رویکرد فکری فلسفی و چارچوب روش‌شناسی، از روش‌شناسی و نیز روش جامع تحلیل موقعیت برای بررسی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بهره می‌گیرد. تحلیل موقعیت، رویکردی دلیل‌محور (در مقابل رویکرد علت‌محور) است که هدفش، بررسی پیامدهای غیرمنتظره اقدامات کنشگران در موقعیت‌های مختلف است. در هر موقعیت خاصی که محقق تعیین می‌کند، اجزای زیر مشخص می‌شوند: کنشگران اصلی، کنشگران ثانوی، و نهادها و موانع فیزیکی. به هر کنشگر، اهداف و آرمان‌های مشخص به علاوه حد مشخصی از دانش پیش‌زمینه (به صورت گمان‌زنانه) اسناد داده می‌شود. مدل تحلیل موقعیت در پرتو اصلی موسوم به اصل عقلانیت (یا همدلی)<sup>۷۶</sup> هدایت می‌شود. این اصل بیان می‌کند که «کنشگران در موقعیت‌ها براساس درکشان از آن موقعیت عمل می‌کنند.» اهمیت این اصل آن است که محققان را ملزم می‌کند تا حداقل دفعات ممکن تلاش کنند تا توضیحاتی معقول برای اقدامات کنشگران در



موقعیت‌های تحت بررسی ارائه کنند. براساس توضیحی که در بالا درباره مدل تحلیل موقعیت آمد، محققان سناریوهایی را در ارتباط با نتایج تعاملات کنشگران در موقعیت‌های تحت بررسی برمی‌سازند. محققان برای هر ادعایی که در مورد کنشگران یا موقعیت‌ها تحت بررسی عرضه می‌کنند باید استدلال (های) معتبری ارائه دهند. آن‌ها می‌توانند از روش‌های مختلف گردآوری داده‌ها در زمینه یادشده بهره گیرند.

**۷. مقایسه نقادانه بین عقل‌گرایی نقاد و برخی چارچوب‌های روش‌شناسی مشهور در آینده‌پژوهی**  
جداولی که وُرس در ارتباط با «مواضع اساسی ۵ پارادایم پژوهش» و «مواضع پارادایم‌های [پژوهش] در خصوص موضوعات انتخابی» تهیه کرده است، مرجع مفیدی را برای مقایسه عقلانیت نقاد و ۵ پارادایمی که مشخص کرده است، فراهم می‌آورد. من دو جدول وُرس را در زیر باز تولید کرده‌ام. در جدول‌ها، به‌اجمال و بدون اینکه وارد جزئیات شوم، جنبه‌های مختلف عقلانیت نقاد را با جنبه‌های متناظر دیگر پارادایم‌هایی که وُرس مشخص کرده است، مقایسه می‌کنم. یک مقایسه تفصیلی‌تر و جامع‌تر نیاز به بحث جداگانه‌ای در مقاله‌ای دیگر دارد.

**جدول ۱. ابعاد پنج پارادایم پژوهش در آینده‌پژوهی**

Participatory کنش-مشارکتی	Constructivism برساخت‌گرایی	Criticalism نقدگرایی	Post-positivism پسا اثبات‌گرایی	Positivism اثبات‌گرایی	
واقعیت‌مشارکتی، واقعیت‌ذهنی-معینی، ساخته‌شده به طور مشترک توسط ذهن و کیهان موجود	نسبی‌گرایی، واقعیت‌های محلی و خاص برساخته‌شده	واقع‌گرایی تاریخی، واقعیت مجازی شکل‌گرفته توسط ارزش‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نژادی و جنسیتی؛ صلب و مستحکم شده در گذر زمان	واقع‌گرایی انتقادی، «واقعی» واقعی اما قابل شناخت صرفاً به نحو ناقص و به صورت احتمالاتی	رنالیسم خام‌اندیش- «واقعیت» واقعی اما قابل فهم	وجود شناسی
ذهنیت‌گرایی انتقادی در تبادل مشارکتی با کیهان، معرفت‌شناسی بسط‌یافته متکی به تجربه شخصی experiential، متکی به ارائه و نمایش گزاره‌ای presentational، و propositional، و معرفت‌عملی knowing practical، یافته‌های مشترکاً ایجادشده	داد و ستدی transactional/ ذهنی‌گرا؛ یافته‌های مشترکاً ایجادشده	transaccional داد و ستدی / ذهنی‌گرا؛ یافته‌های معرفتی محفوظ به ارزش‌ها	دوگانه‌گرایی تعدیل‌شده / عینی‌گرا؛ سنت‌نقدانه/اجتماعی، یافته‌های معرفتی (صرفاً به صورت [«احتمالاً صادق»] تلقی می‌شوند)	دوگانه‌گرا / dualist عینی‌گرا / objectivist، یافته‌های معرفتی «صادق» تلفی می‌شوند	معرفت‌شناسی
مشارکت‌سیاسی در کنش پژوهی بر مبنای همکاری با دیگران؛ اولویت امور عملی؛ استفاده از زمانی که در طرف و زمینه تجربه‌های شخصی مشترک پایه دارد.	هرمنیوتیک/ دیالکتیک	گفتگوی / دیالکتیک	تجربه‌گرایی تحول‌یافته / دستکاری‌شده؛ چندگانگی نقادانه؛ ابطال‌گرایی فرضیه‌ها؛ ممکن است شامل روش‌های کیفی شود	تجربی / دستکاری‌شده؛ تأیید فرضیه‌ها؛ روش‌های عمدتاً کتبی	روش‌شناسی
دانش‌کاربردی در مورد اینکه چطور با توازن از استقلال، همکاری، و سلسله‌مراتب در یک فرهنگ (که خود یک غایت است) پرورش یابیم به طور ذاتی ارزشمند است	دانش‌گزاره‌ای-دادوستدی که به‌نحو ابزاری، وسیله‌ای ارزشمند برای رهایی بخشی اجتماعی است (آورهای بخشی) هدفی فی‌نفسه است، به‌نحو ذاتی ارزشمند است.		دانش‌گزاره‌ای در مورد جهان خود یک غایت است و به‌طور ذاتی ارزشمند است		ارزش‌شناسی

برگرفته از: Voros, 2007: 84

## جدول ۲. ویژگی‌های پنج پارادایم پژوهش در آینده‌پژوهی

Participatory کنش-مشارکتی	Constructivism برساخت‌گرایی	Criticalism نقدگرایی	Post-positivism پسا اثبات‌گرایی	Positivism اثبات‌گرایی	
شکوفایی انسانی	فهم؛ بازسازی	نقد و تمیز؛ جبران و اعاده و رهایی‌بخشی	تبیین، پیش‌بینی و کنترل		هدف تحقیق
صدای اصلی از رهگذر کنش ممتدانه و خودآگاهانه آشکار می‌شود؛ مصادهای ثانویه از مجرای نظریه روایت، حرکت، آهنگ، رقص و سایر اشکال نمایشی، که ماهیتی روشنگرانه دارند	«مشارک بسیار علاقمند» به منزله تسهیل‌کننده در بازسازی چند صدایی	«روشنفکر عامل ایجاد تحول» به منزله مدافع [حقوق افراد] و فعال [اجتماعی]	«دانشمند جدا و منزول از موضوع پژوهش خود disinterested» به‌عنوان اطلاع‌رسان به تصمیم‌گیران و عاملان تحول		جایگاه پژوهش‌گر
معرفت‌شناسی بسط یافته؛ اولویت معرفت عملی؛ ذهنی‌گرایی (سوپرکنیونته) نفاذانه؛ معرفت رزسته	بازسازی‌های فردی یا جمعی که گاهی اوقات به اجماع منجر می‌شود.	بصیرت‌ها و بینش‌های ساختاری / تاریخی	فرضیه‌های ابطال‌نشده که امور واقع محتمل یا قانون به شمار آورده می‌شوند	فرضیه‌های تأییدشده به منزله امور واقعی که به وسیله قوانین بیان می‌شوند، به کرسی قبول می‌نشینند	ماهیت دانش / معرفت
در جوامع تحقیقاتی موجود در جوامع کاربردی		بازسازی آگاهانه تر و پیچیده‌تر؛ دانشی که به صورت غیرمستقیم و از مشاهده نحوه عمل دیگران کسب می‌شود Vicarious experience	تجدیدنظرطلبی تاریخی؛ تعمیم برحسب شباهت	رشد بیپوسته-پلوک‌های ساختمانی که به ساختمان دانش افزوده می‌شوند. تعمیم‌ها و ارتباط علی و معلولی	انباشت دانش‌معرفت
		ارزش‌ها دخالت داده می‌شوند- در شکلهای معرفت تأثیر دارند؛ به ارزش‌ها به منزله اموری که ذاتی پژوهش هستند، نظر می‌شود.	ارزش‌ها کنار گذارده شده‌اند- تأثیر ارزش‌ها انکار می‌شود؛ ارزش‌ها به منزله اموری خارج از پژوهش به شمار آورده می‌شوند		ارزش‌ها
همگرایی و تقارب معرفت منکی به تجربه شخصی، معرفت گزارزای و معرفت کاربردی؛ به اقدامی برای تغییر جهان در خدمت کمک به شکوفایی انسان منتهی می‌شود.	قابلیت اعتماد و داشتن اصالت کنش و عمل	استقرار در موقعیت تاریخی ؛ کاهش جهان‌ت و سوءتفاهم، محرک و انگیزاننده عمل	معیارهای قراردادی دقت زیاد، اعتبار درونی و بیرونی؛ قابلیت اعتماد و عینیت		تناسب معیارهای کیفی congruence of experiential, presentational and practical knowing; leads to action to transform the world in the service of human flourishing

بر گرفته از: Voros, 2007, p. 84

همان‌طور که در جدول ۱ آمده است، در ارتباط با هستی‌شناسی، عقلانیت نقادانه واقع‌گرایی خام‌اندیشانه پوزیتیویسم را می‌پذیرد و نه نسبی‌گرایی و یا برساخت‌گرایی را. و نه مانند پسا پوزیتیویسم، هستی‌شناسی را با معرفت‌شناختی در می‌آمیزد. علاوه بر این، برعکس رویکرد مشارکتی، این رویکرد مدعی است در حالی که ذهن مدل‌های برساخته‌شده خود را به واقعیت فرا می‌فکند، از طریق آشکار شدن معایب این مدل‌ها به وسیله واقعیت است که می‌توانیم به ارائه‌ها و نمایه‌های حقیقی از واقعیت نزدیک‌تر شویم. این نکته به هر دو نوع واقعیت (طبیعی یا برساخته اجتماعی-آنچه واقع‌گرایی تاریخی واقعیت مجازی می‌نامد) اعمال می‌شود. - در ارتباط با معرفت‌شناسی، عقلانیت نقاد بر اهمیت دانش عینی تأکید می‌ورزد. اما درک عقلانیت نقاد از مفهوم عینیت، اساساً با آنچه پوزیتیویسم تعریف می‌کند متفاوت است. عقلانیت نقاد مدعی است که کلیه دعاوی معرفتی باید قابل دسترسی و ارزیابی در حیطه عمومی باشد. یک منبع ذهنی غنی یا به عبارتی دیگر یک جهان ۲ غنی، می‌تواند به غنی شدن جهان ۳ کمک کند. اما جنبه‌های ذهنی (غیرعینی)، تا زمانی که برای ارزیابی به حیطه عمومی ارائه نشوند، نمی‌توانند معرفت، در معنای عینی، این اصطلاح به شمار آیند. - عقلانیت نقاد با توجه به روش‌شناسی مدعی است که تنها آن دعاوی معرفتی که قابل نقد (به روش‌های تجربی و یا تحلیلی) هستند، می‌توانند به منزله مدعیان جدی تولید یا عرضه دانش مورد توجه قرار گیرند. سایر دعاوی که واجد این جنبه نیستند، ممکن است دارای ارزش کمک‌کننده به کشف معرفت باشند، اما نباید آن‌ها را با دعاوی معرفتی خلط کرد.





- در ارتباط با ارزش‌شناسی، عقلانیت نقاد همان‌طور که در بالا تأکید کردیم، مدعی است که اخلاق و معرفت‌شناسی دست به دست حرکت می‌کنند. حقیقت، در معنای مطابقت با واقع، بالاترین ارزش معرفتی به شمار می‌آید. رستگاری و آزادی معنوی را تنها می‌توان با کسب دانش تبیین‌کننده در مورد واقعیت به دست آورد. توجه کنید در حالی که به نظر می‌رسد عقلانیت نقاد دست‌کم در برخی از ارزش‌هایش با چارچوب‌های روش‌شناسی دیگر سهیم است، اما یک رسیدگی دقیق‌تر آشکار می‌کند که حتی در اینجانب نیز تفاوت‌های عمیقی بین آنچه عقلانیت نقاد حقیقت، دانش و رستگاری تلقی می‌کند و آنچه منظور روش‌های دیگر از این واژه‌ها است، وجود دارد. مثلاً، در حالی که سایر چارچوب‌های روش‌شناسی، فایده‌گرایی مثبت،<sup>۸</sup> یعنی سود بیشتر برای شمار هر چه بیشتری از افراد را دربر می‌گیرند، عقلانیت نقاد از فایده‌گرایی منفی طرفداری می‌کند. فایده‌گرایی منفی به کاهش دردمندی و سختی افراد کمک می‌کند. پوپر این دو نوع فایده‌گرایی را این‌گونه با هم مقایسه کرده است: من باور دارم که از دیدگاه اخلاقی، هیچ تقارنی بین دردمندی و رفاه یا بین درد و لذت وجود ندارد. به نظر من، هم اصل بالاترین درجه رفاه که فایده‌گرایان مطرح می‌کنند و هم اصل کانت، «از دیاد رفاه دیگران...»، (دست‌کم بر طبق صورت‌بندی خودشان)، اساساً در این مورد اشتباه هستند (این مورد برای استدلال موردی منطقی نیست. به نظر من... دردمندی انسان مستقیماً پای یک اصل اخلاقی برای کمک به هم نوع را به میان می‌کشد، در حالی که هیچ نیاز مشابهی برای افزایش رفاه کسی که وضع و حالش خوب است، وجود ندارد (Popper, 1945/1971: 284).

- برای عقلانیت نقاد، هدف پژوهش معرفتی، رسیدن به نمایه و ارائه‌ای حقیقی‌تر از جنبه‌های موردنظر واقعیت تحت بررسی است. کنترل، اما یک هدف برای فناوری است که نباید با هدف پیگیری دانش خلط شود. «دانش کاربردی»، چنان‌که پیشتر اشاره شد، بخشی از فناوری است و به این اعتبار یک دانش/علم محسوب نمی‌شود. هدف «دانش کاربردی» حل مسائل کاربردی است، در حالی که هدف پژوهش معرفتی، ارائه تبیینی از مکانیسم‌هایی است (که به طور حدسی فرض می‌شوند) و متضمن پدیده‌های مشهود هستند. - از دیدگاه عقلانیت نقاد، وضع محقق در ارتباط با دعاوی معرفتی نباید بر نتیجه تحقیق وی اثر گذارد. این امر بدین دلیل است که هدف تحقیق (مگر اینکه خلاف آن صراحتاً بیان شود) افزایش آگاهی در مورد رویکرد محقق نیست بلکه فهم/تبیین پدیده‌های تحت بررسی است. اما، در مورد فعالیت‌های وابسته به فناوری که در آن‌ها معیارهای عملی اهمیت پیدا می‌کنند، رویکرد محقق باید با توجه به نیازهای مصرف‌کنندگان فناوری تنظیم شود تا از این رهگذر نتیجه‌ای رضایت‌بخش تولید شود. - دانش/علم (و تا حدی دانش وابسته به فناوری، اما نه آنچه بطور معمول و به شکلی کمی گمراه‌کننده، دانش ضمنی نامیده می‌شود) انباشتی است.

- دعاوی معرفتی باید برای رسیدن به هدف ارائه واقعیت چنان‌که هست، تلاش کنند. آن‌ها نباید ارزش‌های محقق را با خصوصیات واقعیت خلط کنند. به این اعتبار، دعاوی باید از حیث گرایش‌های ارزشی خنثی و بی‌طرف باشند. از سوی دیگر تکاپوهای فناورانه باید به ارزش‌های محترم برای کاربران، پاسخ دهند. - ارزیابی نقادانه در حیطه عمومی، بهترین معیار را برای ارزیابی صحت دعاوی معرفتی ارائه می‌دهد. در مورد رویه‌های فناورانه، میزان موثر بودن آن‌ها در پاسخ به نیازهای کاربرانشان، معیاری برای ارزیابی فراهم می‌آورد.

**۸. عقلانیت نقاد چطور می‌تواند به از دیاد درجه کارآیی رویه‌های مرسوم در آینده‌نگاری کمک کند؟**  
حال که جنبه‌های اصلی عقلانیت نقاد به‌طور اجمالی شرح داده شد و یک مقایسه سریع و نقادانه بین این چارچوب فلسفی/روشی و برخی از مشهورترین چارچوب‌های رقیب آن انجام شد، اکنون، هرچند به اجمال، زمان بحث در مورد برخی روش‌هایی است که عقلانیت نقاد به کمک آن‌ها می‌تواند به کاربران





در حوزه آینده‌نگاری - جهت ازدیاد درجه کارایی روش‌های مختلفی که به کار می‌گیرند - باری دهد. در ابتدا لازم است به این نکته توجه شود که در هر روش آینده‌نگاری که کاربران به کار می‌گیرند، یکی از نقاط تمرکز اصلی روش مورد استفاده بهره‌گیری از معرفت ضمنی شرکت‌کنندگان در تجربه آینده‌نگاری است. در اینجا، عقلانیت نقاد می‌تواند به دو صورت کاربران در ارتباط با پالایش اطلاعات براساس نظرهای اخذ شده از جمع کمک کند. اطلاعات جمع‌آوری شده را از دیدگاه عقلانیت نقاد می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول که به کاربران در حوزه آینده‌نگاری بینشی اکتشافی<sup>81</sup> ارائه می‌دهد و دسته دوم که به آنان در ارتباط با مسائلی که به دنبال راه‌حلی برای آن‌ها هستند برخی داده‌های واقعی ارائه می‌دهد. در ارتباط با دعای معرفتی واقعی، راهنمایی عقلانیت نقاد از منظر روش‌شناسی این است که تنها آن دسته از دعاوی ارزش بررسی دارند که به نحو نقادانه در حیطه عمومی قابل ارزیابی هستند. بینش‌های اکتشافی را می‌توان در راستای دو هدف جداگانه به کار گرفت، هرچند این دو هدف در انتها به هم مربوط می‌شوند. این بینش‌ها یا راهنمایی‌های معین کشف<sup>82</sup> می‌توانند برای تولید گمانه‌های تازه به کار گرفته شوند و یا می‌توان از آن‌ها برای ارزیابی نقادانه دعاوی معرفتی بهره گرفت.

کار به طراحی روش‌های آینده‌نگاری که می‌رسد، مثلاً، طرح پرسش‌نامه‌هایی برای استخراج دانش ضمنی مورد نیاز، توصیه عقلانیت نقاد این است که بر روش‌هایی تمرکز کنیم که به شرکت‌کنندگان در تجربه‌های آینده‌نگاری کمک می‌کند که ایده‌های خود را به گونه‌ای صورت‌بندی کنند که در حیطه عمومی قابل ارزیابی نقادانه باشد. برای مثال، کاربرانی را در نظر بگیرید که یک تجربه آینده‌نگاری در مورد آینده دموکراسی در خاورمیانه در زمان ظهور آنچه اصطلاحاً «بهار عربی» نامیده شد به اجرا گذاشته‌اند. در اینجا، این کاربران می‌توانند به شرکت‌کنندگان بیاموزند که از دادن پاسخ‌هایی چون پاسخ‌های زیر که به طور انتقادانه قابل ارزیابی نیستند، خودداری کنند: «پس از بهار عربی، به احتمال زیاد دموکراسی در دنیای عرب در آینده‌های نزدیک گسترده خواهد شد، با این حال چون بسیاری از نهاد‌های مهم که برای ایجاد یک دموکراسی اصیل ضروری هستند در کشورهای عرب حضور ندارند، به همان اندازه احتمال این وجود دارد که این کشورها دموکراسی را برای سال‌های زیادی که در پیش رو دارند، تجربه نکنند».

کاربران می‌توانند شرکت‌کنندگان را مطلع کنند و به آن‌ها بیاموزند که نباید در مورد «موجه‌سازی یا توجیه» ادعاهای خود یا جستجوی «مدرک و بینه‌ای تأییدکننده»<sup>83</sup> برای آن‌ها نگران باشند. آن‌ها می‌توانند برای شرکت‌کنندگان توضیح دهند که «توجیه» به هر شکلی، امکان‌پذیر نیست و در نتیجه جستجوی آن بی‌حاصل خواهد بود و تنها هدر دادن زمان است. مدرک و بینه تأییدکننده نیز چیزی به دانش ما نمی‌افزاید. این قبیل بینه‌ها احیاناً می‌توانند کمی اطمینان خاطر روان‌شناسانه به افراد بدهند اما این امر ممکن است در شرایط خاص کاملاً گمراه‌کننده باشد. کاربران همچنین می‌توانند به شرکت‌کنندگان بیاموزند که نباید اساس پاسخ‌های خود را بر مبنای استقرا یا استدلال استقرایی قرار دهند. زیرا استقرا به‌عنوان یک روش استنتاج منطقی نادرست است و به‌عنوان یک روش اکتشافی، غیرممکن است. از آنجا همه مشاهدات محفوف و پوشیده در نظریه‌هاست، دستیابی به «مشاهدات یا عریان»<sup>84</sup> و عاری از نظریه (چنان که استقرایان خواهان آن‌اند) ناممکن خواهد بود.

در سناریوهایی که برای آینده ساخته می‌شود، توصیه عقلانیت نقاد به پیشه‌وران این است که از فراروش تحلیل موقعیت استفاده کنند. شکل ۳، نمودار اجزای اصلی این فراروش را که در یک «موقعیت» خاص در نظر گرفته شده‌اند، نشان می‌دهد:

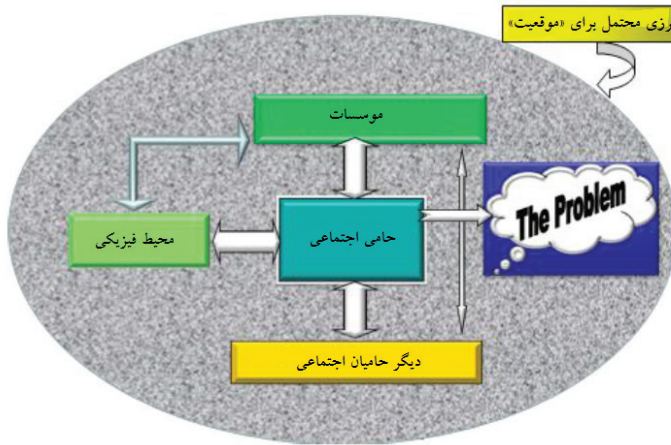
81. heuristic insights

82. heuristics

83. Confirming evidence

84. naked/ brute facts/ observations

شکل ۳. اجزای اصلی فرا-روش که در یک «موقعیت» خاص در نظر گرفته می‌شوند.



سناریوها را می‌توان از دیدگاه کنشگران اجتماعی اصلی (که می‌توانند افراد، گروه‌ها، نهادها و دولت‌ها باشند) نسبت به حامیان دیگر و از دیدگاه تأثیر عوامل رسمی (مانند قوانین و مقررات) و عوامل فیزیکی و زیست‌محیطی تدوین کرد. اجزای اصلی این سناریوها مانند اهداف و آرمان‌ها و دانش پیش‌زمینه آن‌ها (که هر دو به طور حدسی و گمانه‌زنانه به کنشگران در موقعیت‌ها نسبت داده می‌شوند) و راه‌حلی‌هایی که در مورد اطلاعات گردآوری شده ایجاد می‌شوند، همگی به صورتی ارائه می‌گردند که در حیطه عمومی قابل دسترسی و ارزیابی باشند.

من امیدوارم مقایسه فوق، که نسبتاً فشرده بود، بتواند توجه کاربران در زمینه آینده‌نگاری را به توضیحات جامع‌تر از مزایای عقلانیت نقاد که ابزاری مفید برای فعالیت‌های حرفه‌ای آنان به شمار می‌آید، جلب کند.

### قدردانی

پژوهش حاضر با کمک هزینه سخاوتمندانه پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی (ISCS) در ایران ممکن شد. لازم می‌دانم از ریاست محترم وقت پژوهشکده، آقای دکتر حسین ابراهیم‌آبادی، و همکارانش، به‌ویژه آقای دکتر رضا ماحوزی (رئیس وقت بخش آینده‌پژوهی) و آقای دکتر امیرنبوی (رئیس وقت بخش مطالعات مقایسه‌ای)، برای حمایت از این پژوهش سپاسگزاری کنم.

همچنین مایلم از پروفسور دیوید میلر برای توصیه‌های مفیدش، پس از خواندن پیش‌نویس اولیه این مقاله، تشکر کنم. البته، مسئولیت هر نوع نقصی در مباحث این مقاله، به‌تمامی، متوجه بنده است.

## کتابنامه

### فارسی

- پایا، علی. (۱۳۹۴). «فقیه به منزله مهندس: ارزیابی نقادانه جایگاه معرفت شناسانه فقه». *فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، سال ۱۹. شماره ۶۳. صص ۱۷۳-۱۹۸.
- پایا، علی. (۱۳۹۵). *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*. تهران: طرح نقد.
- پایا، علی. (۱۳۹۵ الف). «بدهمی مفهوم عینیت در علوم انسانی و اجتماعی». در: *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*. تهران: طرح نقد.
- پایا، علی. (۱۳۹۵ ب). «آیا قوانین بنیادین فیزیک واقع‌نما هستند؟». *مندرج در فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*. تهران: طرح نقد.
- پایا، علی. (۱۳۹۳). «در قوت‌ها و ضعف‌های مهندسی و تاثیر آن در علوم انسانی و اجتماعی». *فصلنامه دانشگاه اسلامی*. سال ۱۸. شماره ۳ (پاییز). صص ۳۶۳-۳۸۸. این مقاله همچنین در کتاب نگارنده با عنوان *گره‌گشایی به شیوه فیلسوفان و مهندسان: مجموعه مقالات درباره علم، تکنولوژی و سیاست‌گذاری*. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶ مندرج است.
- فولسدال، دگفین. (۱۳۹۵). *هرمنیوتیک و روش فرضیه‌ای‌قیاسی*. مندرج در، *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*. تهران: طرح نقد.

### انگلیسی

- Agassi, Joseph. (1966). "The Confusion Between Science and Technology in the Standard Philosophies of Science". *Technology and Culture* 7:3. pp. 348-366.
- Agassi, Joseph. (1975). *Science in Flux*, Dordrecht, Holland: D. Reidel Publishing Company.
- Argyris, C., Putnam, R., & Smith, D. M. (1985). *Action Science: Concepts, Methods, and Skills for Research and Intervention*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Aristotle. (2000). *Nicomachean Ethics, Edited by Roger Crisp*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bartley, William. (1962/1982), "The Philosophy of Karl Popper: Part III. Rationality, Criticism, and Logic". *Philosophical*. Vol. 11. 1-2. pp. 121-221.
- Bell, Wendell. (1997). *Foundations of Futures Studies*. 2 Vols. New Brunswick, USA: Transaction Publishers. Vol.1: History, Purpose, Knowledge; vol. 2: Values, Objectivity, and the Good Society.
- Ben-Israel, Isaac. (1989), "Philosophy and Methodology of Intelligence: The Logic of Estimate". *Intelligence & National Security*. Vol. 4. No. 4. p. 682.
- Berlin, Isaiah. (1978). "The Concept of Scientific History". in *Concepts and Categories*, OUP. p. 105.
- Chih Lin, Ann. (1998). "Bridging Positivist and Interpretivist Approaches to Qualitative Methods". *Policy Studies Journal*. Vol. 26, No. I. pp.162-180.
- Crotty, Michael. (2003). *The Foundations of Social Research: Meaning and Perspective in the Research*. London: Sage Publications.
- Denzin, Norma. (1992). *Symbolic Interactionism and Cultural Studies: The Politics*





- of Interpretation. Oxford: Blackwell.
- Duhem, Pierre. (1954/1982). *The Aim and Structure of Physical Theory*. Princeton: Princeton University Press.
- Duin, Patrick van der (ed). (2007). *Knowing Tomorrow: How Science Deals with the Future?*. Delft: Eburon Academic Publishers.
- Edgar, Andrew. (2006). *Habermas: The Key Concepts*. London: Routledge.
- Eckstein, Harry. (1988). "A Culturalist Theory of Political Change". *The American Political Science Review*. Vol. 82. No. 3. pp 789-804.
- Føllesdal, Dagfinn. (1994). "Hermeneutics and Hypothetico-Deductive Method" in: *Readings in the Philosophy of Social Sciences*. edited by Michael Martin & Lee McIntyre. The MIT Press.
- Glenn, Jerome and Gordon, Theodore. (2003 & 2006). *Futures Research Methodology*. Version 2.0 and Version 3.0 CD-ROM The Millennium Project. Garrison Street. NW, Washington, D.C.
- Harman, William. (1976). *an Incomplete Guide to the Future*. San Francisco: San Francisco Book Company Inc.
- Heidegger, Martin. (1977/1993). "The Question Concerning Technology". reprinted in Basic Writings. London: Harper Collins Publishers.
- Hudson, L.A. and Ozanne, J.L. (1988). "Alternative Ways of Seeking Knowledge in Consumer Research". *Journal of Consumer Research*. 14 (4). pp. 508–521.
- Husserl, Edmund. (1913/2014). *Ideas: General Introduction to Pure Phenomenology*. London: Routledge.
- Inayatullah, Sohail. (2013). *Futures Studies: Theories and Methods*. available at: <http://www.wfsf.org/resources/pedagogical-resources/articles-used-by-futuresteachers/90-inayatullah-futures-studies-theories-and-methods-published-version-2013-with-pics/file> (accessed on: 10/3/2015).
- Kuipers, Theo (ed.). (1987). *What is Closer-to-the-truth?: A Parade of Approaches to Truthlikeness*. Amsterdam: Rodopi, B. V.
- Kuhn, Thomas. (1968/1070). *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Kumar, Ranjit. (2005). *Research Methodology: A Step-by-Step Guide for Beginners*. London: Sage Publications.
- Lang, Trudi, (n.d.). "An Overview of Four Futures Methodologies". available at: <http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi=10.1.1.455.1045&rep=rep1&type=pdf>, (accessed on: 10/3/2015).
- Liotard, Jean-Francois. (1979). *The Postmodern Condition: A Report on Knowledge*. Manchester University Press.
- McArthur, Dan. (2006). "Contra Cartwright: Structural Realism, Ontological Pluralism and Fundamentalism about Laws". *Synthese*. Vol. 151. No. 2, pp 233-255.
- Meyerson, Emile. (1962). *Identity and Reality*. New York: Dover Publications.
- Miller, David. (1994). *Critical Rationalism: A Restatement and a Defence*. Chicago



and La Salle: Open Court.

- Miller, David. (2003). 'The Uniformity of Nature: What Purpose Does It Serve? Comments on Karl Milford's "Inductivism in 19th Century German Economics"'. pp 293-297. In: Friedrich Stadler, ed. *Induction and Deduction in the Sciences*, Dordrecht : Kluwer Academic Publishers.
- Miller, David. (2006). *Out of Error*. Aldershot: Ashgate.
- Miller, David. (2008). "Overcoming the Justificationist Addiction". *Pazhohesh-hay-e Falsafi (Philosophical Investigations)*. Vol. 1 (1). pp 1-16.
- Miller, David. (2009). "Putting Science to Work". lecture presented at a number of academic centres in 2006 and 2013. One version of the paper (Dec. 2009) was kindly provided by the author.
- Miller, David. (2014). "Deductivist Decision Making". Unpublished Manuscript.
- Mittelstaedt, Peter. (1963/1975). *Philosophical Problems in Modern Physics*. Dordrecht: D. Reidel Publishing Co.
- Moore, Michael. (1989). "The Interpretive Turn in Modern Theory: A Turn for the Worse?". *Stanford Law Review*. Vol 41. No 4. pp 871-957.
- Nagel, Ernest. (1961). *The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation*. Harcourt, Brace & World.
- Niinilutto, Ilkka. (2001). "Futures Studies: Science or Art?". *Futures*. Vol 28. No 6-7. pp. 63-69.
- Peter, Paul & Olson, Jerry. (1983). "Is Science Marketing?". *Journal of Marketing*. pp 111-125.
- Paillard, Sandrine. (2006), "Futures studies and public decision making in Sweden". *Foresight*. Vol 8. Iss 5. pp 56-61.
- Paya, Ali. (2012). "How indigenous are 'indigenous sciences'? The Case of 'Islamic Sciences'". In: *Asia, Europe, and the Emergence of Modern Science: Knowledge Crossing Boundaries*. edited by Aron Bala. Palgrave.
- Paya, Ali. (2015a). "The Transdisciplinary Approach: A Critical Appraisal from an 'Islamic Perspective'". *American Journal of Social Sciences*. Vol 32 (1). pp 23-48.
- Paya, Ali. (2015b). "A Critical Assessment of the Programmes of Producing 'Islamic Science' and 'Islamisation of Science/Knowledge'". *International Studies in the Philosophy of Science*. Vol 29. No 3. pp. 311-335.
- Paya, Ali. (2017). *Methods and Perspective in Islamic Studies*. London: ICAS Press (forthcoming).
- Peter, Paul & Olson, Jerry. (1983). "Is Science Marketing?". *Journal of Marketing*. Vol 47. pp 111-125.
- Popper, Karl. (1944). *The Poverty of Historicism*. Routledge.
- Popper, Karl. (1945/1971). *The Open Society and Its Enemies*. 5th ed. London: Routledge.
- Popper, Karl. (1963). *Conjectures & Refutations*. Routledge.
- Popper, Karl. (1979). *Objective Knowledge*. Oxford: Oxford University Press.



- Popper, Karl. (1994). *The Myth of the Framework*. London: Routledge.
- Reason, P. & Torbert, W.R. (2001). "The action Turn: Towards a Transformational Social Science". *Concepts and Transformation*. Vol 6. No. 3. pp 1-37.
- Reckwitz, Andreas. (2002). "Theorizing Toward a Theory of Social Practices: A Development in Culturalist Theorizing". *European Journal of Social Theory*. 5 (2). pp 243–263.
- Redhead, Michael. (1995). *From Physics to Metaphysics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Royle, Nicolas. (2000). *Deconstructions: A User's Guide*. London: Palgrave Macmillan.
- Shumaker, R.W., Walkup, K.R. and Beck, B.B. (2011). *Animal Tool Behavior: The Use and Manufacture of Tools by Animals*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Suppe, Frederick, ed. (1977). *The Structure of Scientific Theories*, Champaign. IL: University of Illinois Press.
- The FHE Team. (2015). "Future Studies Methodologies". available at: <http://futurehumanevolution.com/future-studies-methodologies-and-future-humanevolution> (accessed on: 10/3/2015).
- Tibbetts, Stephen & Gibson, Chris. (2002). "Individual Propensities and Rational Decision-Making: Recent Findings and Promising Approaches". In: *Rational Choice and Criminal Behavior: Recent Research and Future Challenges*, edited by Alex R. Piquero and Gibson Tibbetts. London: Routledge.
- VanderStoep, Scott & Johnston, Deirdre. (2009). *Research Methods for Everyday Life: Blending Qualitative and Quantitative Approaches*. San Francisco: Jossey-Bass.
- Verdugo, Carlos . (2009). "Popper's Thesis of the Unity of Scientific Method: Method Versus Techniques". In: Zuzana and Cohen. *Rethinking Popper* .pp 155-60.
- Vision, Gerald. (1989). *Anti-Realism and Other Manufactured Truth*. London: Routledge.
- Vision, Gerald. (2008). *Veritas*. Massachusetts: MIT Press.
- Voros, Joseph. (2007). "On the Philosophical Foundations of Futures Research". In: *Knowing Tomorrow: How Science Deals with the Future?*. Edited by Patrick van der Duin. Delft: Eburon Academic Publishers. pp 69-90.
- Voros, Josepheh. (2008). "Integral Futures: An approach to futures inquiry". *Futures*. 40. pp 190–201
- Wagar, W. W. (1993). "Embracing Change: Futures Inquiry as Applied History". *Futures*. Vol 25. No 4. pp 449-455.
- Wittgenstein, Ludwig. 1953/2009. *Philosophical Investigations*. London: Wiley-Blackwell.